

الفرح إلى

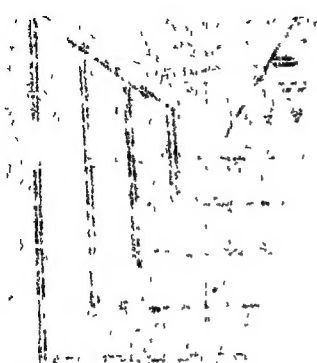
أهـ صـ

قد طبع في

الكتاب في

الكتاب

الكتاب



الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

فإن من أوجب الواجبات

أن نذكر ما نزل به من القرآن

فإن من أوجب الواجبات

أن نذكر ما نزل به من القرآن

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فإن من أوجب الواجبات أن نذكر ما نزل به من القرآن
فإن من أوجب الواجبات أن نذكر ما نزل به من القرآن
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت آبست علیه الصلوة والسلام واین سیکه
از خصائص نبوت است که دیگری در آن شریک نیست و نبی تواند شد صاحب تکلیف گفتند و
من خصائصه صلی الله علیه و آله وسلم ان اولاد بناته یلبسون الی جد هم من جهة الامرف
الکفاه و غیرها قال صاحب الکشف تحت آیه المباهلة لادلیل اقوی من هذا
علی فضل اصحاب الکساء و هم علی وفاطمة و الحسنان انتهى گویم که بیهوده نذخ آبناء
و آبناء کفر و بیائنا و بیائنا کفر و انفسنا و انفسکم کفر یعنی نص مجلی است بر آنکه فاطمه
و حسنین ابنا می رسول خدا اند صلی الله علیه و آله وسلم و احمدیث صحیح بین اوست آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ان ابی هذا سید احمدیث مراد بن و یفا حسن بن فاطمه است
و مؤید اوست الحسین منی و انما من حسین و لقب سیادت نیز از زمین جا گرفته اند و در چند
حدیث دیگر نیز صحت باین لقب عالی آمد مثل آنکه طبرانی در کبیرا حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا نس یا انس ادع لی سید العرب
فقلت عاکشة الست سید العرب قال انا سید ولد احم و علی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا معشر لا تضاروا الا اذ لکم علی من ان تمسکم به لی فضل
بعده ابل هذا علی فاحجوه بحجی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل یا صر فی بالذی
قلت لکم عن الله عزوجل رجون امرآلی بوسطه جبرئیل امین بحجت علی کرم الله وجهه وارشده
باشد که این علم و فتن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است تا فاطمه و حسن و حسین که بشمار جبرئیل
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چه رسد قیاس کن در کستان بن بهرام و شعیب و عیسی
ای طالب آورده که قال علی بن ابی طالب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مرحمت
بسیار حسین و ان کما لم یلقین الحدیث و قال لفاطمة انما سیده امتی که آسان
مردی می فرمود فاطمة سیده نساء اهل الجنة و فرموده سن و الحسین سیدان

اهل الجنة غرض که سیادت این چهار را بر انبص رسول مقرر صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است
 چنانکه خلافت هر چهار را با اشاره نص اعمادیش یا اجماع اهل علم بترتیب واقع تحقیق شده و
 این لقب بخشیده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عرف
 عامه و خاصه باقی است و لذا حکم حکایات استدلال بایمه هدی در اثبات فرزندی خود بهای
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کتاب و سنت و غیره آئینده بموضع خود مذکور خواهد شد و چون
 این نسبت علی و سیادت جلی نص نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب بهم ثابت گردید
 زیرا که الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا حسن بن علی علیه السلام فرموده نحن اهل البیت
 لا یقاس بنا احد من جوهر جام جم او طینت کان در گستره بتو تفرق زگی کوزه گران سیدان
 علاوه این معنی و را حدیث سفیضه نفع این انتساب و حب اهل بیت بصرح و اگر گشته
 عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معرفة آل محمد براءة
 من الناس و حب آل محمد جواز علی الصراط و المویلة لآل محمد امان من العذاب
 اخروجه یحیی الامر فی الشانعی المعنی فی بهجة الخافل و عن ابن عباس فی قوله تعالی
 و لسوف یعطیک ربک فترضی قال رضاً یحیی ان لا یدخل احد من اهل بیت ما لنا
 رواه السدی و اسخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه وآله وسلم
 قال لفاطمة ان الله غیر معذباک و لا احد من ولدک و فی حواله لعقیدین للسید
 نور الدین علی السهمودی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم سألت رب ان لا یدخل الناس احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و
 فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة تدیرین لعمیت
 فاطمة ثم قال ان الله فطمها و ذریتها عن الناس و این اخبار روایات را در مور و خاصه در
 و بظاهر مخصوص بمحضرین اهل بیت از فاطمه و جنین اند اما بقاعده الاحتیاط رجوع اللفظ لا
 بخصوص دلالت بر شالیه جمیع اولاد اهل بیت اند و مویزه است لفظ احد و ذریه که درین احادیث

اولی الامر بعد منی در صحنی گفته و اما فی بعد ما فی الدار احد فهو اسم من یصلح ان یخطب
ایستثنای فیہ الی واحد والجمع والمثنی والمثل الذی قال فقال لستن کل واحد من الذین انما قال فما سئمت
من احد عنه صاحبین انتهى یعنی لفظ احد عامست شامل بکلیت ان الزمره ووزن وواحد و
جماعت و تیز جری گفته ذمه سماءه الرجل ولد ذمه والجمع الذاری و الذر سرائت انتهى و ایضا
غیر معلوم خود شامل جمیع ولدست چه دانی و چه قاصد و مؤید اوست کریمه و الذی بیت اصنوا و اتبعتم
کذا یرایمکم یا مانیان الحکمنا یوحی و ذمه یتم و ما انما لکم فی عظمیهم من شیء و چون نزول
این کریمه در حق احد مؤمنین است اذ احاد اهل بیت مؤمنین چه توان گفت که احق است اند
بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم در جواب العتدین مرفوعا در دمه ما بال اقوال مرید عسوان ان
فما بقی لا تنفع ان کل سبب و نسب منقطع فی مایه القیامة الانسبی و سببی و ان حی
من صنفه فی الدنیاء و الاخره انتهى و فیہ نقول منعد ذمه فی ان الانساب منقطعه
غیر نسبیه صلی الله علیه و آله و سلم و سببه و صحبه و آنکه در کتاب عزیز آمده و کلمه انساب
بیتکم قریه متین مخصوص خواهد بود باین حدیث و اشغال آن تفسیر فلام علی آزاد در گفته و قد علم
ما ذکر فی هذ الاخبار عظمه نفع الانساب الیه صلی الله علیه و آله و سلم و لا ینافی
ما فی اخری من حشده صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیته علی خنبه الله و اتقائه و
طاعته و ان القرب الیه فی مایه القیامة انما هو بالتقوی الی غیر ذلک لانه صلی الله
علیه و آله و سلم خاطهم بد لک رحابه لمقام النجی و فی الحث علی العمل علی ان یکونوا
اولی الناس خطای تقوی الله و خشیته ثم اولی بحی رحمه و فیہ اشاره الی احضار
نوع طمأنینه جلیهم حاصل آنکه این نسب علی و سبب علی و صحبه و اولی و شرف اول زمره
است که مقتضای حفظ و ضبط آن توان کرد و تصور حصول آن توکل و طهارت است و تقدیم و بروز
اعمال و توفیق مغفرت الرؤ و اجمال و امید شفاعت از رسول متعال توان داشت بشکر و تسبیح
ایان صحیح خواهد باشد بنا علی ذلک محرر سلطو صدیق حسن بن اولاد حسن بن ابی ادریس بن لطف الله

بن عوف بن اسد بن لطف علی بن علی شافعی بن شید کبیر بن تلج الدین بن شید جلال رابع بن میراج
شید بن سید جلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین بن محمود بن سید ابو عبد الله جلال الدین
مقدم جهانیاں جهان گشت بن شید احمد کبیر بن سید جلال اعظم کلمه شریف بنجاری بن سید علی
سود بن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر دکنی بن علی نقی بن
محمد نقی بن علی رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بنط
بن قاطه بنیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نسب خود را درین کراسه از جناب نبوت خود
بر وجه صحت چنانکه در نسب نامه خاندان مضبوط است برای اخلاف و احباب یگان یگان
می نویسد و هر چند منتهای انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام است لیکن چون در صحت آن شبه
بعد عدم اعتنائی هم بمخط آن کلام است بلکه اراعی آن خلاف نص قرآنیست چه
حق تعالی فرموده **وَالَّذِينَ مِنْ تَحْتِهِ كُفِرَتْ اُولَئِكَ** لا یعلمهم الا الله و ابن مسعود رضی الله عنه این
آیه را می خواند و می گفت کذب النساب بن و عن عمرو بن مسمی عن مثله و یکی علی را گفت ابو
الدن سن نسب مردم بیان می کنم فرمود نیتوانی گفت آری میتوانم فرمود حق تعالی می گوید و قرآن
تبین ذلک لیکثیرا گفت انا انساب ذلک الکثیر فرمود ارایت قوله والذین من بعدهم
لا یعلمهم الا الله فسکت و نوره بن الزبیر گفته ما وجدنا احدی یعرف ما ورا بعد بن
عدنان و ابن عباس گفته ما بین عدنان و اسمعیل ثلاثین اباء لا یعرفون و نیتوانی سلام
را هم درین سلسله خلاف است چنانچه در لفظه الجبلان ذکر کرده ایم لاجرم بایست نسب درین جا
از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رد شد و نهایت آن بخود و نوده آمد تا اختلاف سعادتمند را
عمل باحق نسب خود تا آنروز میرا لی ما شاء الله تعالی باقی مانده و بفرض مزید حفظ تمام مضبوط اسامی
او حاج و بنات هم نوشته شد و لا محاله و رفیده و لا شکار علیه زیرا که ذکر تیر بر و بطقات اسامی
ازواج مطهرات بنات طاهرات و بیچ مات و زنان و دختران اهل بیت کرام و ایست
یگان یگان مرقوم است و در کتب اصاویش استخوان و بویاست زیاده و بحد ما است

تا باغ پادشاهان را که بگردشان نرسد و نه در ذکر و محرومانی آنها کلام زیان دینی و دنیا
و فسدت آخرت مقصودست بلکه اقارب را برای صلاح و وسیله جمیل و اجانب را برای
سرفراز و رفیع در پیر و صحیح برستی آید و تقیاد و اراذل را از آن در مقام ضرورت بشوید
عظام و در جمعی است و این مقاله موسوم است بالفروع النامی من الاصل السامی بالله الشیخ

یاد سلیمان خاتم النبیین اصل انجودین الشاه و اول الاول و اول الدلائل

مبدء النور الانی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و انتهایة النهایات المتعین
بنشأة المثل الاعلی الالهی هبیل العالم الغیر المتناهی سراج الارواح و نور
الاشباح فآلئ اصباح الغیب و دافع ظلمات الرب تحت التسعة و التسعین رحمة
للعالمین المرسل الی كافة المخلوق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء الحمد
و المقام المحمود ابو الاکابر و ام الامکان المبرقع بالعسا ابن القاسم احمد المجتبی
محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
بن مرزة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر وهو قریش بن کنانة بن
خن یسة بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذ بن ادد
بن مقرب بن ناحی بن یرج بن یمر بن یثجب بن ثابت بن قیلة بن اسیر بن اسمعیل بن
ابراهیم بن اسر بن ناجر بن شاریح بن مراخی بن فالخ بن عید بن شالخ بن یثجد
بن سام بن نوح بن لامک بن متوشلخ بن خنوخ وهو ادریس بن یدر بن مهلیل
بن قین بن یالنش بن شیت بن ادم علیه السلام و النسب الی عدنان متفق علی
صحته و ما بعد لا یختلف فیه الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله تعالی كما تحقیقنا ذاک فی لفظة العجلان حافظ ابو الخطاب عمر بن
بن دحیة کلبی گفته علماء اجماع کرده اند و اهل ایشان حجت است بر آنکه انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

انتساب می فرمود از عدنان و تجاوز می کرد از آن آهسته و عین ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذا انتسب لم یجاءز فی انتسابه معد بن عدنان و یقول
کذا بب النسا بن مرثد و ثلاثا الاخرجه الدلیلی فی مسند الفرج و سن مکرر سئل گفته که ترج
درین حدیث است که قول ابن مسعود است و عمر بن خطاب گفته انما یسلب الی عدنان و
ما فی ذلک لا یدسی ما هو و کلام حافظ نعیمی و ابن حجر عسقلانی و قسطلانی و غیر هم
صحیح است در آنکه از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم خلایف است پس قول قائل بشوهرت آن
تا آدم خطاب است و فقط سیرت عسقلانی این است اختلاف فی مابین عدنان و اسمعیل احتلا
کثیرا و من اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره و فیہ خلف یسیر فی عدد الابیاء و فیہ
خلف ایضا فی ضبط بعض الاسماء انتهى در توفانی در شرح سزا هب لدیه بعد نقل بن عباس
گفته و من خطه نقلت و قدالزم فیها الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعمان الخلاف
ضعیف جدا لم یعتد به من لفاهه بحدی یحیی بن عقیل و ابن عباس فرموده میان عدنان
اسمعیل سی پر راند که شناخته نمی شوند گویم از سه نفر هم زیاده و کم گفته اند و عمر و بن الزبیر بن العوام
گفته نیافتم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان در توفانی گوید و هذا لا ینافی وجدان غیث من
یعرف ذلک و مردی مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس کرده داشت
آنرا گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم کرده گرفت و بر سبیل انکار فرمود من احببه بل لک و یحبین
و در فی نسب دیگر انبیا و علیم السلام تا آدم از وی کراهت مرویست قسطلانی گفته آنچه بامی رسد عرض
کردن از ارفوق عدنان است بنا بر تحلیط و تفسیر الفاظ و صورت اسما با قلت فائده است ابو جعفر بن
حبیب بعد تاریخ خود از ابن عباس آورده که عدنان و معد و رمیه بن خزمیه و اسد بر ملت بر اسم
علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جوئی نماید کرد و مروی الزبیر بن بکاء در صفی عا
لا تسبق امضر ولا سربیعته فافهم کانا مسلمین و ابن حریث انشا بدست نزدیک
ابن حبیب از مرسل سمیع بن حبیب آورده گفته عدنان اول کسی است که بعد الباس پوشانید یاد کرد

پوشانیده شد بگودی گوید اول کسی که ران طلع پوشانید عدنان است و اندک عالم و با جملة اعدای حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آمنت به نبوت و هب بن منات بن زهره بن کلاب بن مره بوده تولد شریف
 و در که عالم الفیل روز دوشنبه دوم شهریور سال اول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتصد و هشتاد و هشت
 کسری نو شیروان و پانصد و هشتاد و هشتم سال از نبی عیسی علیه السلام بر آسمان و نصد و هشتم
 سال از سلطنت اسکندر روزی و شش هزار و چهل و دوم سال از یسوع آدم علیه السلام که آمدین
 خالک فی سحیح الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آمنت نشود و بعد از آن ثوبه صقیفه ابی لهب
 به نبوت ارضاع شریف گشت و پس فرمود که شیر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورد و سحیح نام
 داشت بعد از آن حمیمه بنت ابی ذریب سعدیه آنحضرت را بسکن خود برد و تکفل ارضاع شد
 و چون مدت شیر کرد و سال باشد تمام شد حمیمه او را پیش آمد و آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
 بسیار را آنحضرت مشاهده کرده بود از آنکه درخواست کرد که چندگاه دیگر این طفل نزد ما باشد
 و آنست ممتس او را قبول داشت حمیمه باز او را بسکن خود برد چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نعل هفت
 و نعل دو ماه رسید عبد الله پدر آنحضرت در ابراهام نام وضعی میان که و مدینه وفات یافت و آن
 سه سالگی یا چهار سالگی حیریل و یسکائل صدر رسد که رشتن نمود و قلب او را برادر و دو چاک
 کردند و نقطه سیاه خون آورد که حظ و بهره شیطان بود و بر آوردند و چکمت و ایمان پر خسته
 بجای خودش نهادند و هیچ دردی دالی آنحضرت نرسید و تا مین گفتن آنحضرت مهر نبوت
 گزاشته مائل بشانه چپ مقدار سیمب خرد که رنگ آن رنگ بدن و بر و سس خالهای چند
 بود و نهم مایل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد و انجام بشارت ابن مریم آورد و چهار
 رسل نامه بی خاتم بود و احمد بر نامه و خاتم آورد و با سوسه بار دیگر شوق صدر واقع شد سیکه
 در ده سالگی دوم بهنگام نبوت در فارحرا سوم شب معراج و پنج سالگی یا خازر ال ششم حمیمه
 آنحضرت را بکوه آورد و به آنکه مادر وی سپرد و آنحضرت شش ساله بود که آمنت فوت کرد ^{عجله}
 در کنار خویش پرورش می داد چون بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد الله ^{الطلب} در گذشت

و عجم و ابرو طالب که برادر عجمانی عبد الله بود و تکفل تربیت گشت و چون در دوازده سال و دو ماه
 و ده روز رسید همراه ابرو طالب روانه شام شد چون به مقام بصری رسید بنحیر از ابرو طالب است
 نبوت آنحضرت را بشناخت و با ابرو طالب گفت که او را همراهی که میبود انداخته اند و سنانید
 لاجرم ابرو طالب او را بکعبه باز فرست و بار دیگر در بستان و پنج سالگی با میره غلام خدیجه بقریب
 تجارت شام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت و دو چند حاصل شد چون بیست
 و پنج سالگی و دو ماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود
 و قبل بستان و بیست ساله و دو ماه و ده روز و اوقیه همراه او اوقیه عبارت از چهل دریم است پس هجده
 چهارصد و هشتاد و دریم شد و پیش از وی پانزده سال آوازی می شنید کسی را نیدید و بیست
 سال روشنائی می مشاهده می کرد و بان شادمانی بود و چون ایام و سه نزدیک رسید غلوت
 و تنهایی را در دست گرفت و در خانه که هرگاه سکه کرده راه است از کعبه غلوت می داشت و در ذکر
 قلبی مستغرق می بود و انگاه تابش صبح نبوت و میدان گرفت و بر بزرگوار و تنگی که می گذشت
 بزبان فصیح می گفت السلام علیک یا ساسل الله و هر طرفه که نگاه می کرد مشکلی نمی یافت
 و هر خوابی که می دید صلیح همچنان ظاهر می گشت سرت غلوت در رویا بشش ماه بود و هرگاه که
 سال و یک روز رسید روز و شنبه دوازدهم ربیع الاول روز را جبرئیل بروی ظاهر گشت و
 بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمودن خواندن نبی و انم پس جبرئیل آنحضرت را بکعبه
 گرفت و چندان میفشرد که ببطاقت گشت پسر را که دو گفت بخوان گفت من خواندن نمیدانم باز
 میفشرد تا سه بار میفشرد و بعد سوم را گفت اقرأ یا اسم ربك الذی خلق خلق الانسان
 من علق اقرأ و ربك الاکرم الذی علمه بالقلم علمه الانسان ما لم یعلم آنحضرت
 بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جاسه بر آنحضرت انداختند تا آنکه
 ترس از وی بر طرف شد بعد از سه سال وی منقطع گشت و آنحضرت عکین می ماند و جبرئیل
 تسلی میداد تا آنکه وی متابع شد و آنحضرت خلق را بشارت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم مخصوص است او بر خاستند و در سال نهم از هجرت آنحضرت را با بنو هاشم و بنو مطلب
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و
بعد از آن آمدن به هجرت ماه و هجرت و یک روز عزم او ابوطالب و فاطمه و زینب و در سوم روز
ایستاد ابوطالب خدیجه در گذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پانزده و یک سال
و نه ماه رسید هجرت رمضان یا ربیع الاول در مکّه حق سبحانه و تعالی او را بر توبه معراج مخصوص
ساخت آنحضرت را از میان نوزم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس برد و در سینه مبارک
را شش کرد و قلب مبارک بر آورد و باب دهم ششصد و بیایمان و حکمت پیکر کرده بکانش
با کف استند و بر بلاق سوار کرده بسواست سجده نمود و از شجانه چتر گانه بر آنحضرت و است و
فرض گشت چون به پانزده و یک سال رسید بکلم الی از مکّه بسوی مدینه روز و شب ششم ربیع الاول
هجرت فرمود و دهم روز و شب و نهم مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و در این مدت
بست و پنج مرتبه با کافران غزوات فرمود و از آنجمله در هجرت غزوه که بدو واحد و خندق و بنی قریظ و بنی مصطلق
و خیبر و تبوک باشد یا نفس نفیس خود مقلد کرد و سوا این غزوات پنجاه دفعه فوجا بطرف کافران رواند کرد
که از آنجا برفت و سرایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بکشتن بر دو مناسک حج بر آورد
و فاطمه شریف روز و شب و وقت چاشت دوم یازدهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا
چهارشنبه مدفون گردید تاریخ وفات بر قول دوازدهم ربیع الاول تنفق علیه اهل سنت است
کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام ثانی عشره لیلۃ مضمت من ربیع الاول بود و الا شنبه
و هو ابن ثلاث و سنین سنه انتی میرزا گفته و لا یتعرض لروایة اخری است منزل آنحضرت
که شروع آن بصراحت بود و باز ده یا چهارده روز گفته اند و اسیر المومنین علی و عباس و فضل و قثم و
اسامه بن زید و شقران که هر دو دلاسی آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در آنجا حاضر بود
عقب طبری در خلاصه السیر گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلثة اقیاب
بیض یحلی لیه لیس فیها قمیص لاهما متبل لفاائف من غیر خیاطة انتی بهول شهریت

ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل است که سه نفری بی بیعت و عام باشد کذا فی المصابا للاندلس
و ترجمه خاندان شریف مسلمانان یک یک علی بن ابی امام و جماعت نماز گزار و در دو قبر آنحضرت علیه
و عباس و فضل و قثم و شقران و رآمد و محمد شریف بر و است اصح شخصت و سه سال بوده و جمله
بست و یک زن را در نکاح آورده اند و جمله بیست زن را طلاق داده و پنج زن در حضور وی
صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد و فات آنحضرت باقی ماندند و ده آنست و حصه
و ام حبیب و ام سلمه و زینب بنت عیش و حمیریه و صفیه و تیمونه و چهار سریره نگاهد اشتا اول ما یقطیه
بنت شمعون که مقومش والی مصر و اسکندریه برسم بود و بی آنحضرت فرستاده بود و در عهد عمر بن خطاب
رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در یقیع غرقه مدفون گشته و دم ریخته و بنت
دیرین عمر و قبل بنت شمعون سوگم نیز یکی جلای که از بسایای آنحضرت بود و چهارم کنیه کی که زینب بنت
جمش با آنحضرت داده بود و اصح آنست که او را آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و
عبد الله و ابراهم و لقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه بودند
و اسلام را دریافته ایمان آورده و در هجرت کردند و او را آنحضرت جمله از عید یکبارگی بود و مگر ابراهم
ار را بر یقطیه متولد شده و محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیر خوارگی وفات یافتند
مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان که شادی نمودند که ما پسران داریم و
ذکر ما با ایشان باقی نخواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران مردند و نام او محمد و خدا بدش تعالی
این آیه فرستاد المال والبنون لینه الحیة الدنیا والباقیات الصلح خیر عند ربک
ثنا باو خیر اصلا وادو باقیات صاحبات دختران باصلاح باشند اللهم صل وسلم علی
محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهر و ابوالانته الاثیقا بذر بنه الشجرة العلیا التي اصلها ثابت فرعها فی سما

س الا سلا و مشرق الانوار للمهندس فی العیوب الا لهی تیه السیاح فی

الغيا في الجبر و تيمم تصور الهيولى المكلوبة و الى الولاية الناسوتيه انتم خرج الى
 و شخص الاطلاق المنطوق في مرايا الانفس و الا فاق سما لانبيا و المرسلين
 الشهاد و الصديقين جسرة الامانة الالهية مادة الغلو و الغير المتناهية
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدروا الشأن بسملة كتاب الوجود فالتحفة مصحف
 الشهو حيدر اجمام الابداح الكوار في معارك الاختراع السما المجلى امام المشرق
 و المغارب اسد الله الغالب امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه و كرم
 وجهه انجذاب اولئك هدى و اهل بيت رسالت مست كينيت وى ابو الحسن و ابو تراب
 نقشب مرقضى بوده و سبج نام و را از ابواب خوشترنيا برست تولد وى در يك مظهر درون خانه كبريه
 جمعه نيز دهم رجب بود و هجرتى سال از عالم الفيل مادرش فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
 بود و او اول اثميه است كه هاشمى داييد و خود را بنو را سلام زينت بخشيد و از كبريه هجرت كرد
 آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم بر جنازه او نهاد و از دروازه قيص مبارك خود كفن پوشانيد و در قبر
 وى در آمده انطباع فرمود و گفت انطباع في قبورها لا تخفف عنها من ضغطة القبر
 و البسها لتلبس من ثياب الجنة اين حديث را سر آزا و همچنين بي تخرىج آورده و غلبه نظر في سدا
 و يحيى عامرى در رياض مستطاب نوشته كه على مرقضى هشت ساله بود كه ايمان آورد و ياد ده ساله با
 چهارده ساله يا شانزده ساله و صواب است كه از تقويت اسلام انجذاب اعراض بايد كرد و زير
 خمير مشيرش آلوده رنگ شرک گسا به نگريده و قوتى را بخدايى نپرستيد و در زمان قطب قرين آنحضرت
 او را زير سايه عنايت خود گرفت و در كنار خویش پرورش داد تا آنكه وى صلى الله عليه و آله و سلم بشو
 شد و على بشرفت ايمان و تصديق رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از سائر صحابه سبقت برد
 سربسته و بخت الحافل در وقت الاحباب و ديگر كتب معتبره مرقوم است كه باتفاق اهل علم اوليك
 ايمان آورد و غير يك كبرى است بعد از علي و زير و ايتى در آخر جهان روز سلمان شد و خود وى گفته
 صليت مع النبى قبل الناس سبعة ابعده زير بن حارثه عتيق و غيره ابعده ابو بكر صديق رضى عنه

ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی و شایستگی نبی و حبیبی آنجناب زیاده از آنست که در احاطه شمار
 و دائرة انحصار گنجایش تواند نمود و احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابه که ارام آنقدر فضائل با
 فرسیده که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و رسید بن سیمب گفته غیر وی کسی نبود که
 سلولی گوید و این عباس گفته است بسیار در قرآن در حق وی نازل شده با کمال آنجناب
 در وی آنچه منس ثلثین بر مندر خلافت نشست و با سطلان با غیة طاغیه محاربه کرد و اول
 جنگ جل که با ام المؤمنین عاقله صدیق رضی الله عنه و نصف جمادی الآخره سنه سی و ثلثین
 در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناگشتین خوانند زیرا که از سرایت
 و ناکث محمد فتنه را گویند و دم رب صفین که با معاویه رضی الله عنه و انبعاث وی واقع یافت
 و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جوگرند و از جاده عدل انحراف نمایند و این جنگ از
 غره ذی الحجه سنه ثلثین تا مدت یک صد و ده روز شادی گشته و درین مدت هفتاد و
 دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی است قریب فرات سوم حرث نهر و آن که با فتره و مخرج در
 منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و ثلثین دست بهم داد و آن جامه را راقین نامند و حدیث آمده
 یخرج قمر من امتی میرقان من الدین مروق السهم من الرمیة یقنلهم علی بن ابی
 طالب اسوجه الطبرانی و حر و دین جروب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما بهر سبب
 اهل ایمان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگها بر حرص دنیا بودند بر مخالفت دین جز اهل خراج که
 کلاب نارند و دهم شهر رمضان شب جمعه ستهاربعین این علم شسته در مسجد کوفه تشریف بر
 فرق مبارک زد و دست و یکم شمرند که شب شنبه بر ریاض رضوان فرامید و مسنین و عباده بنی فخر
 غسل دادند و توبه آن کافیه تاب سیر بخت کفن آنجناب بر دست و کفن نبوی بود و تقیص داشت و
 نداشتار همین سلفا و جامه بود و در نجف مدفون ساخته اما موضع قبر متعین نیست عمروی القبول
 راجع شصت و سیال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه و در عمده الطالب بنی سبک الی طالب
 گفته که اولاد از حسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده و نیز ده پسر و یک پسر و دختر و عقب از پنج پسر باقی مانده

حسن و حسین و محمد بن خفیه و عباس الطفت و عمر اطرف -

سیده نساء العالمین ام الائمه الطاهرین کجوهرة القدرین فی تعیین الایمیه صوفیه النفس

الکلیه هب الی العالم العفیه مطلع الانوار العلویة عرفت الاسلام الفاطمیة
نموة شجرة الیقین المعروفة بالقدس الملبین المعلومه بالفضل المجهول قرة عین
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنهما کفیت او ام محمدت و القاب و
سار که وطاهره و زاکیه و احسبه و تنبیه و قول و حق آنست که به لقب و وصف که او را یا کنشد
بجای خود باشد احادیث فصائل و مناقب او در و اوین اسلام از کتب سنت و سیر مضبوط
و کلمات وی در سال سی و پنجم از واقعه میل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد
و بقول صحیح فردوزین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی و شتر رمضان
سال دوم از هجرت بعد مرگت از پدر او را خواست قال لک الحافظ المغاطی و غیره و احمد بن محمد بن عبد الله
طبری در ذخائر العقبه گفته در ماه صفر بود و در ماه صبا گفته در اوائل محرم بود و در خمیس نوشته در جریب
بود علی الاصح و قيل فی رمضان و بنا و رماه و کجوا اتفاق افتاد و او عمر گفته بعد و قعه بدر بود در
شوال شش ثلاث اتفاقا و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم بماتند بود و بنا بعد از شصت نیم ماه از تزویج بود و در آن وقت فاطمه پانزده ساله پنج ماهه
یا شش نیم ماهه یا سیمده ساله بود و آنچه در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کرده اند می خواهم که حسین بیج
بست ساله باشد یا چهارده ساله و علی بست و چهار ساله و یک نیم ماه بود و هو الراجح علی قول ابن
احسن و سبیه و خطیب و ابن سار از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نهشته بودم که آنهارو می در بشرف مبارک ظاهر شد چون و منی غلی گشت فرمود ای انس بیج
و انی که جبرئیل برای من از نزد رب عرض چه پیغام آورد گفتم خدا و رسول نیک تر و انند فرمود
ان الله امرنی ان ازوج فاطمة بعلی بیت فرزند بناته خدا شد و بابت رسول کند باشد

حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت الش آورده که مهر فاطمه هر چهار صد شتال فضه بود و امام احمد بروایت علی آورده که جهاز فاطمه گنجی و بالینه از چرم که میان دوی از پوست خرت خرمای پر بوده و سنگ آسیا و شکلی و دوسوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا کرد و گفت اللهم بارک فیهما و علیهما و لهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شعلکما و اسعد جلدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کنسیرا طیباً و در روایتی اللهم اف اعبد هاک و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ما ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة فی صلب علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و سمعت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی من اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آمده کان یغضب الغضب فاطمة و یرضی لرضاها و عائشة صدیقہ فرموده ما رأیت احدا کان أشبه سمته و هله یا و لا و فی لفظ حدیث او کلاماً بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیها قامت فاحلها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاحلها فقبلها و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابن داود و از ثوبان مولا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بفرستۀ آخر کس را که و داع کردی فاطمه زهرا بودی و چون در حجت فرمودی اول کس را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بود که آنگاه بکمره ازوان خود تشریف می برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه بطا و ضبط در موابسب لدریبه و شرح وی از زرقانی مذکورست تفصیل بجز اینها نتوان دریافت و قد اختلف فی تفضیل فاطمة علی عائشة قال صاحب لجة المأفل مذ هب المحققین ان خدیجة افضل من عائشة و فاطمة افضل من الجميع سید عبد الجلیل بکراچی گفته سیرت دی کسی گفت عائشة و فضل بد بتر از نبوت سید البشر است بد مصرعی در جواب خود نموده رشتۀ دیگر را بطور ذکر

گویم فضائل عاقله هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عاقله اگر برنگان
 باشد در زمره ازواج مطهرات خواهد بود و در جماعه بناست طاهرات میرا از در این مسئله بود
 شد السعادات بتقریری تنگنه نوشته هر که خواهد از آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اما
 ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ایت فاین مریر قال تلک سیدة نساء
 عالمها استخواجه ابن عبد البر و الطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است که مریم
 علیها السلام نبیه بود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است و علی ای حال
 فاطمه زهرا افضل نساء دنیا است حتی مریم ام عیسی علیهما السلام کما اختاره المفسرین
 و الزرکشی و الخضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح المغایة و شرح جمع البحار
 لادلیة و اضحیة و اخبار صادقة و ردت فی ذلک وفات فاطمة شب ششم یوم شهر رمضان
 و مع شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قول اصح پیشش ماه و آنحضرت بوی فرمود
 انک اول اهل بیتی الحی فانی فاتی الله و اصبری و لا زوفات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم تا آخر ایام بیات خود گاهی بخندید هم شریفش است و پشت سال بوده و بموجبیت
 او علی رضی الله عنه و اسانت عیس غسل دادند و حسین ابی برزند وی نخندند و در بقیع وقت
 شب مرقون گشت و زار بروی علی و بقولی عباس گزارد و علی و عباس فوصل در قبر و سه
 در آمدند و جناب مرتضی در مرثیه او این دو بیت انشا کرد شعری لکل اجتماع من
 خلیلین فسرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی
 فاطمنا بعد احمد و دلیل علی ان لاید و مرخلیل و از زهرا علیها السلام
 دو پسر رسد و دختر متولد شده حسن و حسین و زقیه و زینب و ام کلثوم و در سبل الهدی
 محسن بسین شد و محله هم افزوده و وی و زقیه در صفر سن وفات یافتند آزاد گفته
 نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند حل ساقط شده بود و حتی نقل فاطمه زهرا نیست مگر
 الحسنین رضی الله عنهم اجمعین -

امام اثنی عشرین علیه السلام در بیان فضایل و مناقب و مناقب و مناقب

الابداع حکم تعینت الاختراع ^{بسم الله} فی الوجوه انسان حین الشهود مطلع
نور الایمان کاشف سقور العرفان الحجة القاطعة والنهیة الالامعة نتیجة طلب
القدس سيرة البطل الطیب القدوسية انزل الغیب وابد الشهادة السلسلة الالهی
فی سيرة العباد موضح سیر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعبیة
العلم معدن الفضائل وباب السلم ابو عبد الله المحسن رضی الله عنه وی ابو الا
وطیب سید وشمید باشد ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد و روز شنبه پنجم
شبان سنه اربع از هجرت مرتحل وی شش ماه بوده و بیچ فرزند شش ماهه بود و نیامده مگر
این امام کریم بن الکریم و یحیی بن زکریا علیه السلام و سیان ولادت امام حسن و علق فاطمه با امام
حسین پنجاه روز بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حسین نام کرده و در باب کمال ذهاب گفته
ولما ولد اخذته النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی حجره و اذنه فی اذنه الیهی و اقام
فی اذنه الیسری و فعل به کما فعل باخیه الحسن و قد مر وی عنده صلی الله علیه و
آله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب المحسن اثنی عشرین
از سنه تا پای شهابت تمام با غیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سنه تا بفرق و انجمن
را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیاض حسین و لمعان رخساره نور آگین و جناب راه
میرفتند و مناقب و آثار و جناب خارج از دایره حساب است بشاد و وی علیه السلام دهم محرم
روز جمعه سنه احدی و تنین بوده و عمر شریف پنجاه و هفت سال و پنج ماه در رساله زیدیه گفته و
رضی الله عنه چهار یا پنج زن داشت یکی شهر بانو دهم لیلی دختر ابی مرده بن عروه بن مسعود ثقفی
و مادر لیلی میونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امیر اقصی از بنی عدی چنانچه
امام اثنی عشرین علیه السلام بنی هاشم بنی قضا عاصه بنی بنی خثاب گفته آنحضرت را شش پسر بود و

سه دختر علی اکبر که با پدر بزرگوار شهادت یافتند و علی اصغر و محمد و عبدالله
 و این هر دو با پدر شهادت یافتند و جعفر که در حیات پدر درگذشت و زینب و سکینه و فاطمه و
 حافظه عبد العزیز جنازی گفته و او را آنجناب شش بود و چهار روز و دو نایب علی اکبر با پدر
 رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و شیخ مفید امامیه هم اولاد و
 همین شش تن گفته و خود آن در ساله زیدیه است و گفته علی اصغر زینب لیلی و عبد الله زینب
 رباب و جعفر زینب قضا و بود و فاطمه از زینب شهر با نو و زنی حسن بن امام حسن رفت و عبد الله
 محض حسن شکت و ابراهیم زاید و سکینه از زینب ام احمد بود و علی از زینب رباب و در فن ام احمد
 و شش ست و نایبین جعفر کرده اند عقب او را زین العابدین ابن خلکان گفته و ولید بن الحسین
 عقب الامن ولد زین العابدین استی و زید بن بعض عقب از فاطمه هم مانده و الله اعلم خواجه
 محمد با رسا و فصل الخطاب نوشته که روز طفلی باقی نماند اولاد و سه مکرزین العابدین پس
 حق تعالی از صلب وی آنقدر که خواست از اهل بیت نبوت بیرون آورد و در شرق و در غرب
 منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه و هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و بنا شد و از یزید و اخلاص
 یک تن گذشت که خانه آبادان کند و آنش افروز دادند تعالی راست ترین گویندگان است
 به حبیب خود که فرمودان شانتاک هو الا بتراستی ابن الاثیر جزیری در کتاب النهایه در حدیث
 علی بن ابی حمزه و الله بی دمعاً و یه انه ما بقی من بنی هاشم نالیم ضربه آورده الضربه
 بالقریبات النار و هذا ایقال عند المبالغة فی الهلاک لان الکبیر و الصغیر یفنیان
 النار و از اینجا معنی جبارت فصل الخطاب لا یبقی من یزید و اخلافه دیار بل نالیم نادر و
 گردید و همیشه عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میا ساخته بودند سر نیز غیرت آبی چاک
 آنرا دلا یحیی المکرم الیسی الا باهله و عاص بن وائل بر فوت طاهر سیر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم آنحضرت را از بزرگفته بود و در جبهه هر کرا پس نباشد ابر گویند حق تعالی براس تسلیه
 فرمود و سه صلی الله علیه و آله و سلم سوره که فرمود آورد مراد بگویند که بر وزن فعل از کثرت براس

لعل الله
 ان یرحمهم

اثنی عشر من هذا على فضل اصحاب السماء وهم على وفاطمة والحسن انتمى در
شجر طيبة گفته فعلم الله المراد ون من الایة وان اولاد فاطمة وذریههم یسمون
ابناء کلام بنسبتن نسبت به صحیح نافعته فی الدنیا والاخرة وینید که ما فی صحیح البخاری
فی الحسن السبط ان ابی هذا سید وورثت آموه الحسن والحسین سیدان شبای
اهل الجنة ودر شرح گفته واولاد همأ سادات المسلمین ولا ینبغی لاحد ف
رمانان یقول لغير اولاد همأ یا سیدان لذل لان فیہ قلغایعین که گویم لقب سیادت
برای چنین ذریت ایشان ناخوذا نهادیش ذکره و دیگر اخبار صحیح است طبرانی در کبیر او
انس آورده گفته آنحضرت اورایا انس احدی سید العرب یعنی علیا علیه السلام وشی
گفته که رسول خدا علی را سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نسا و اهل بیت گفته و در روایت ابن
آدمه الانضبان تکلیفی سیدان اسم الملق منین اخ جعفری کنز العمال باجملة سیادت
اهل بیت رسالت و ظم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص اخبار و
اثما صحیح است و درین باب کتب ضخیمه تألیف یافته متناجوا هم العقیدین السید علی السهوی و احادیث
دیگر که در حدیث اهل بیت خبیث خدا و اتقا و طاعت و قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
روزیست بقوی وارو شده منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب بر عایتست
سقام تحویف و خوف بر عمل و حرص بر انکلا ایشان اول مردم در تقوی و طهارت و حفظ باشند واقع
شده و در این اشارت است بسوی ادخال نوعی از طمانینت بر ایشان و در هدایت السائل الی
ادراک السائل کلامی متعلق باین باب در پیرایه سوال و جواب ذکر کرده ایم فرامجه و قد ریشما دشتین
و در باب اهل بیت و در کتاب حج اگر اسنی اثما القیامه نوشته ایم فلیعول حلبه و بالله النعمی

امام السلبین و آدم الاله الطهرین اتوحد بالتمه العلیا المتوسد بالشهو و الرضا مکر و اقر

الوحی و سر الالحاد و الموحی و تنخص العرب فان عبد الاعیان احادیة الجمع النجی

حقیقه تا کل الشیوخ کتف الامام صاحب العلامة لغز الانشاء و مضمون کلام
 ابی محمد زین العابدین ملقب بسجاد و تود النشأت مست صلی الله علیه و آله و کلامت شریف در
 مدینه سکینه بایام جدوی علی بن ابی طالب قبل وفات او بدو سال دست بهم داد و پنج شعبان
 ربیع الثانی سنه شان و شصت و قیل سنه شصت و ثمانین و کان اسمها اللون رقیقا قصیل لقائمة
 مادر وی شاه زنان و قیل شهر بانو دختریز و جردن شهر یار بن شیر و یه بن پر دیز بن هرز بن کمری
 نوشیروان بوده و دخترش در ربیع الاول نقل کرده که صحابه چون در عهد خلیفه ثانی رضی الله عنه
 بندیان فارس بزمین آمد و در نزد دخترش و لادیز و جردن در میان آن بود و عمر گفت تا ایشان را
 بفروشد علی گفت با و لادلوک معاملة ساژناس نباید کرد و عمر گفت چه طور فروخته شود گفت
 شنی مقرر کرده شود هر که خواهد آن شنی بگیرد پس قیمت کرده شد مدتی هر سه را بگرفت کی بعد از
 بن عمر داد و دیگر سه به پسر خود حسین و دیگری بحد بن ابی بکر از اولی سالم بن عبد الله متولد شد و
 از ثانیه امام زین العابدین و از ثالثه قاسم بن محمد این هر سه تن پسران خالد یکدیگر مانند پیش
 ازین اهل مدینه سر به گرفتن حبیبی داشتند تا این هر سه تن از سراری بوجود آمدند و تمام اهل
 مدینه را در رفقه و روح فاتح شدند از ان بانه مردم را رغبت و سراری پیدا شد این حکایت است این
 خلکان بهم و وفیات الاحیان نقل کرده شیخ علامه عماد الدین ادریس مینی حمزی در کثر الاخبار فی
 معرفة السیر و الاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشته اما علی بن الحسین طلیس
 للحسین حقب الامنه و یقال ان امه سندیة و یقال لها سلافه و یقال غزاة و
 رجدة الطالب از سرور وایت کرده که منکر کرده اند بسیاری از ثانیین و مؤرخین بر آنکه مادر
 زین العابدین دختریز و جردن باشد بلکه حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آن دو سلم او را محفوظ داشته از ولادت دختر محوسه که بی افتقاد نکاح در تصرف درآمد باشد انتهی
 گویم قول این جامع که سیر نقل کرده در معرض سقوط است زیرا که با جرماد را سمیع بن ابراهیم طبرستانی
 جعفر الشیرازی بود و با در امام موسی کاظم ام ولد بود و حمیده بر برین نام مادر امام علی رضا ام

بوده و اوستا نام است اروی و سمانه نام البین و شقراد النوبیه و مادر امام محمد تقی
 ام ولد بود نام و سه خیزران است و قیل ریحانه و قیل کانت من اهل ماریة قطیفة
 و در کنز الاخبار گفته یقال لها اسکینة النبیة و قیل المیریه و مادر امام علی نقی نام ولد
 بوده سمانه مغربیة نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن است و قیل غیر ذلک و
 علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمدی صاحب الزمان شیعیام ولد بود و صیقل نام و
 قیل سوسن و قیل رحیم و قیل غیر ذلک و هرگاه این اموات اولاد از در الکفر به بند اسلام
 در آمدند و مظهر خاندان رسالت و امامت شدند و الله اعلم حیث یجعل رسالت یس تزکیة امام مکارم
 زین العابدین علیه السلام از یک مادر است و دختر محوسه باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از
 نشاء و نوشیران بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیل مالی حسب بود و بعضی احادیث آمده
 حلیکم بالسراسی فالهن مبارکات الا حاکم اسخوجہ الطهرانی فی الاوسط عن ابی
 الدرداء و در روایت حقیقی آمده فالهن النجب الاولاد امام احمد و ابوعلی از عبدالسدر بن
 عمر آورده اند که انکحوا مہاکت الاولاد فان اباهم یکم الا مہربیها لقیامة سیوطی در
 کتاب الدراری فی ابنا و السراوی آورده که هشام بن عبدالملک مروانی زید بن علی را گفت
 من سیده که تو را ده خلافت داری حالانکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سریه بود و احمی برادر وی ابن اکرمه اما حمی تعالی از صلب
 اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا کرده و از صلب احمی تفرده و خنازیر بیرون آورده
 است یعنی بعضی اولاد او بصورت بوز و خوک متولد شده بودند و حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
 بآباد است نه باهوات و در صحت شرافت جلالت تصرف شرعی معتبر نیست نه سیادت نسب و در آن
 موقع است در فحاح و تصرف غیر مباح باشند در نکاح و تصرف مباح و صحیح است آنست که همه
 بنی آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و تربیت بمصطفی و اگر است ذات در تقوی و
 طهارت است و عجمیت نسب و سلب و صهر را در آن فیه هیچ دخل نیست و بگمان بزرگوار

ساء لبسوا الا ما خص به الارسول صلى الله عليه واله وسلم من الاستحسان والاعتناء
 التي بينها في هذا البيت السائل ولنعم ما قيل بيت اعتبار شريف آدميان حميدان
 به تحقيق نسب آدم وحواء كافي است به آري نكاح طيب وطلاهرست وسانج وسانج وسانج وسانج
 طهارست محرم بلكه عامر قنبر بانودر که کر بلا بنود پیش ازان وفات کرد و قنبر در طران کوه
 سمران است و با بجلد جلاد کل صفات و عفا علم سات زین العابدین ازان بر ترست که زبان علم
 و عنوان رقم احصای ایشان کرد آتایه گویند شهادت و سه بر هر بوده باشاره ولید بن عبد الملك بن
 مروان و شوقی سبا لله الی هب و تامل فی الخلفاء و این حادثه روز شنبه و از دهم محرم و بر و این
 نیز هم محرم است خمس و تسعین و قبل اربع و تسعین اتفاق افتاده است الله تعالی رحمة واسعة برین
 بکار گفته محموی بدم الطف لبست و سه سال بود و واقعه ای گفته قول علی بن حسین و زینة بنت
 طلحین بوده پس عمر او در و طفت لبست و زینة بنت سال باشد و قاتل در سنه اربع و تسعین بمصر
 و هفت سال بوده و در قنجر و در قبر کیش امام حسن علیه السلام دفون گردیده سپرده شد و
 بعد در میان قبر امام محمد باقر پیش امام جعفر صادق دفون شد و الله در آن قبرها آگینه
 اشرفه و اعلى قدره و عند الله تعالی ابن ملک کان گفته هواحد الاثمة الاثنی عشر و من
 سادات التابعین قال الزهري ما رأيت قرشي افضل منه و امه سلافة بنت
 يزيد بن جهمه اخو ملوك فارس و هي عمة امير يد بن الوليد الاموي المهر و فائنا نص
 و حكى ابن قتيبة في كتاب المعارف ان امرين العابدین زوجه بعد ابیه بنیدین
 ابیه و احتق جاریقه و تزوجه اکتب الیه عبد الملك بن مروان یعی به بل لک اکتب
 الیه زین العابدین لقد کان لکمر فی رسول الله اسوة حسنة و قد اعتق رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم صفیة بنت حبی بن اخطب و تزوجه اکتب زید بن حارثة
 و زوجه بنت عمره زینب بنت جحش و فضائله و مناقبه اکثر من ان تحصی انتی و انما
 مقبیلین زین العابدین بخشش بودند امام محمد باقر و عبدالله باهر و ایشان از طبق فاطمیت امامت

بودند و عمر اشرف و زید شهید و مادر این هر دو و دختر مختار بن عبیده التیمی سست حسین اصغر و مادرش
 ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در سال زید میگفته وی ضعیف بود و پسر
 داشت از پشت پر عقیب نامده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قائم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر
 و داور و و اینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات و اطی بگرامی و باره و بعضی جا با سب و دیگر
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز و اطی الاصل اندر بزی پیشیدی پیوند و نسب سادات
 بخاری قنوج و آنچه و ملتان و بعضی سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد گجرات و خوج و شکار پور
 بانام زین العابدین می رسد تحریر بطور نیز از سادات بخاری قنوجی مست مناقب و فضائل
 زین العابدین و اخلاص ایشان که اسلاف این بنده اندر زمان از آن است که در حوصله استیفاء
 دائره استقصا نجد در بخاری ترجمه هر واحد از ابای خود جز سه از کل و بوی اکل ثبت می نماید
 در ترتیب اصلا ب ذکر هر یکی انما نه بی و سادات اجداد علی می فرسید و لعل ذلک لا یجحد
 عن قائم ناهیه لا خلافا و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المؤمنین المسلمین

الامام باقر العلوم شخص العلم و المعلوم ناطقة الوجود و نعمة الموجد و من غرام

اجام المعارف و المنكشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی الجاری التوسر البسیط
 علی الدار و راری حقیقة الحقائق الظهوریة و حقیقة الدقائق النوریة الغالیة الجاری
 فی البلیغ الناصرة المحیط علمه بالزبد الغائرة الذی العظیم و الصراط المستقیم یستند
 لکل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکتی بابو جعفر ابن محمد کان
 گفته و کان عالما سیدا کبیرا و انما فیل لما الباقرا لاندنقر فی العلم ای قی سوع و التفر
 القسوع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لا اهل التقی و سفیر من لبی علی
 الا تجلی و مولاد و در میة روز شنبه ثالث صفر سنه سبع و خمین بوده عمر او روز قتل جد وی
 حسین علیه السلام سه سال بود مادرش ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است

حاجب بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتاباً یشتغل علی الف ورقة یقتضی من
 رسائل جعفر الصادق و هی خمس مائة رسالة وكانت ولادته سنة
 ثمانین للهجرة و هی سنة سبیل الحکاف وقیل بل ولد یوم الثلاثاء قبل
 طلوع الشمس ثامن شهر رمضان سنة ثلث و ثمانین و توفي فی شوال سنة
 ثمان و اربعین و مائة بالمدینة و دفن بالقیع فی قبر فیه ابوه یومحمد الباقر
 و جده علی بن العابد بن و عمر جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
 قاله من قبر ما اکرمه و اشرفه و امه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و حکي کشف جعفری کتاب المصائید و المطاردان
 جعفر سأل اباه حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تعقل فی محی مکر سر با حنیفة ظی
 فقال یا ابن رسول الله ما احلم ما فیه فقال له انت تنداهی و لا تعلم ان الظبی
 لا ینکح له ربکیته و هو ثقی ابدل اگریم ابو حنیفة ثمان بن ثابت کوفی امام ائمة مثنی ثانی
 جعفر بود و شافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست و احمد بن حنبل شاگرد شافعی و امام محمد شاگرد مالک بن
 انس صاحب موطاست پس گویا هر چهار امام نزد سب اهل سنت و جماعت در علوم شرعی مستفید از
 اهل بیت رسالت اند و از اینجا سقوط طعن شیعه و اما می که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گویند
 که شافعی ظاهر شد و سید بحر در بیان کمال سب گفته و کان رضی الله عنه یقول لا یتیم الحق
 الا بثلاث تعجیل و سنده و تصنیف و مناقبه کثیرة شهیدة توفی و له من العصر
 ثمانية و ستون سنة و قیل انه مات مسموما فی زمن المنصور بانتهی در رساله
 زید یگفته ادرام فروه اسما دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود و مادر قاسم غزا خواهر شربان و جعفر صادق را
 دوزن بود یکی فاطمه دختر حسین اثرم بن امام حسن از طلع روی اسمعیل متولد شده جمیع بین خود را
 اولاد بین اسمعیل گویند و لیکن جمعی از خلفا صدیق و مورخین درین نسب طعن کرده اند و بعضی
 تصحیح نموده و در بیان گفته هذالذنب قد طعن فیه طاعنون من النساء و قد فیه

له ای
 سبیل الحکاف

لقومصباح الاسرار جلاء زجاجة الاشباح اكسير فلوات العرفاء معيار
 لقواد الكرماء مركز الاثمنة العلوية محو الاقلاق المصطفوية ابوالاثمنة الكرام
 موسى كاظم عليه السلام بن جعفر الصادق رضي الله عنه وريساك الذهب گفته
 هو الامام الكبير القدر الكثير الخير يقوم ليلة ويصور نفاسة كنيته ابوالحسن
 وكان اسمها اللون وكانت له كرامات ظاهرة لا يسع مثل هذا الموضوع ذكرها
 رشيد خليفه عباسي ادا گفت که شما در اقامت اقم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید
 گفت اگر انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخواند شما که احباب نمازیید یا نه رشید گفت سبحان الله
 باین خطبه و نسبت فخر بر عرب و عجم کنم موسی گفت انحضرت خطبه بخواند ما نمکنند و نه ما دختران خود را
 بوی ترانیم وادزیرا که وی پدر راست و نیز بر حرم شما و اهل نشود و بر حرم ما می تواند و آید پس
 اقرب بهتیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شما نشسته این خلکان در و فیات الایمان نوشت
 قال الخطیب فی تأیید بعداد وکان موسی یدعی العبد الصالح من عباده و

سر سريات الوجود ظل الله المجدود المتطبع في مرآت العرفان المنقطع من
 رخارف الأكوان غواص بحر القدر يتجسط الفضل والكرم حاضراً لرسول
 محمد من الأرواح والعقول غاية الظهور والابحاد أبو جعفر محمد الجواد بن
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن فلكان كنهه قدراً إلى بغداد فافدا
 على المعتصم ومعه امرأته أم الفضل بنت المأمون غنى في بها وحملت امرأته إلى قصر
 عمها المعتصم فحملت مع الحور وكان بروي مسنداً عن أبيائه إلى علي بن أبي طالب
 رضي الله عنه أنه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى أبي نقيس قال
 لي وهو يوصيني بأهل ما خاب من استخار ولا نذر من استشار يا علي عليك
 بالهجة فإن الأرض تظني بالليل ما لا تظن بالنهار يا علي غلب اسم الله
 فإن الله بأرض لا مقي في بكورها وكان يقول من استفاد أخاف الله فقد استفاد
 بيتاً في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن سند بن
 صهرير وهل لك إن ادخلك علي محمد بن علي الرضا فقلت نعم فادخلني عليه
 فسلمنا وجلسنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن فاطمة
 أحصنت فرجها فحرم الله ذريةها على النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين
 رضي الله عنهما وله حكايات وأخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء خامس
 شهر رمضان وقيل منتصفه سنة خمس وتسعين ومائة ووق في يوم الثلاثاء
 خمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين
 ببغداد وقد فن عند جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم أجمعين في مقام أسنان
 وصلى عليه الواق بن المعتصم انتهى كلامه در بابك لفته إمام ولد وكتبه
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه المأمون ابنته أم الفضل وسببه إلى الملام
 الملوكة ووق في بغداد كان المعتصم استقدمه مع زوجته أم الفضل إنفته

و در رساله زیر گفته محمد بن علی رضا ملقب بفقیر یا درش نیز بران وقیل سکینه نویسی بود از قبیله اربانه
قبیله متصرف عباسی او را بزهر کشت و در بغداد بر وضه جد و موسی کاظم مدفون گردید و وزن
داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم و دختر ازاد و عمار بن یاسر و سه پسر و دو دختر داشت
علی نقی و موسی و محسن و یحیی و علی و از همین دو پسر علی و موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات
رضوی پنهانی می شود به موسی مرتضی است

الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب السلم صل

المعارف و منبت العلماء الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع بحجة
الکونین و محجة الدارین مفتاح خزائن الوجوه حفاظ مکامن الشهود طیار
فضاء الصدق و الصفا ابوالحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا
علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتوکل و قبل ان فی منزله سلاحاً و کتباً و غیرها
من شیعته و او همسره انه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعدة من الانزال
لیلا فجمعوا علیه منزله علی غفلة فوجدوه وحده فی بیت مغلق و علیه من ردة
من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقبل القبلة یترجمراً یأت من الترات
فی الوحده و الی عید یسینه و بین الارض بساط الال و الرمل و الحصى فآخذ علی
الصورة التي وجد علیها و حمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیه
و المتوکل یستعمل الشراب و فی یدیه کاس فلما رآه اعظمه و اجلسه الی جانبه و
لم یکن فی منزله شیء مما قبل عنده و لا حجة یتعلل علیه بها فآذله المتوکل الکاس
الذی فی یدیه فقال یا امیر المؤمنین ما خامر لخی و دمی قط فاعفنی و عفا عفا
و قال انشدنی شعراً استحسنه فقال انی لقلیل الروایة للشعر قال لا بد ان تلشدنی
شیئاً فتلا هذه الآية کما ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و فطعنة

كانوا فيها فأكثروا كذا لك واورثناها قوما آخرين ثم اشد نظم يساق اهل
قلل الاجبال القوسهم و غلب الرجال فما اغلظهم لقلل واستنزلوا بعد عن
معاً فلههم فادعوا حطراً يا بئس ما نزلوا ناداهم صاخر من بعد ما نزلوا
ابن الاسرة والتيجان والحلل و ابن الوحي التي كانت منعمة من دونها
تضرب الاستار والكلل فافضم القبر عنهم حين ساء لهم و تلك الوحي عليها
الدود يقتتل و قد طال ما اكلوا دهرها وما شربوا و فاصبحي بعد طول الاكل
قد اكلوا و قال فاشفق منه من حضو على وطن ان ياد رة تبدد اليه فبكى
المثقل بكاء كثيراً حتى بليت دموعه الحبيته وبكى من حضو لها مبرقع الشراب
ثم قال يا ابا الحسن عليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها
اليه ورد الى منزله مكرماً وكانت ولا دته يوم الاحد ثالث عشر رجب و
قيل في معرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين وكما كثرت السعاية في
حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقربا من رأي وهي
تدعى بالعسكر لان المعتصم بناها انتقل اليها بعسكرة فليل لها العسكر ولها
قيل لابي الحسن المدكي بالعسكري لانه منس بليلها واقام بها عشرين سنة
وسبعة اشهر و توفي بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل
لاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و
مائتين ودفن في دار السراة انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي
ازاد هذه الحكاية في دفتر الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من
عصابة الخلفاء يخصم للايمه الكرماء و اخره نظم راجعاً لاداء صليحة الامراء
ناوياً حسن خدمة الفقراء و قال في السباك وكان اسمر اللون ومنقبه كثيرة
وتوفي بسر من رأى وله من العمر اربعين سنة انتهى درر السلازير يگشته مادرش

سمانه نام داشت در مدینه منوره روز جمعه پانزدهم فوجی متولد شد متول یا مستور از هر دو بانیده
 بکشت در سرمن رانجی معروف بهامره مدفون است ششش پیر داشت حسن عسکری بنفرزکی
 مادر حسن غزاله یا حدیثیه نام دارد و حسن ششگی که پیش پدر برادر موسی و محمد و علی را مقتب اور
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام دهم است از ائمه اثنا عشر و بعد از امام
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره و صد و سه و دو هجری متولد شده کنیت طو
 ابو محمد است و لقب خالص بابین محبت و بیاض بود و فاش در سنه دو صد و شصت و یک
 هجری اتفاق افتاد در سبت و شنبه سال که در گذشت و بهامره مدفون گردید این خلدکان گفته
 احد الاثمة الا تخی عشر على اعتقاد الامامية و هو والد المنتظر صاحب
 السراج و یعرف بالعسکری و ابو له علی ایضا یعرف بهذه النسبة و كانت ولادته
 يوم الخميس في بعض شهر سنة احدى و ثلثين و مائتين و قيل سادس
 شهر ربيع الاول و قيل الاخر سنة اثنتين و ثلثين و مائتين و توفي يوم الجمعة
 و قيل الاربعاء لثمان ليال خلون من شهر ربيع الاول و قيل جمادى الاولى
 سنة ستين و مائتين بسمن رأى و قد بنى بجانب قبر ابيه و هذه النسبة الى
 سمن رأى و لما بناها المعتصم و انتقل اليها بفسكة قيل لها العسكرة و انما نسب
 الحسن اليها لان المتوكل اشخص باه حلياً اليها و اقام بها عشرين سنة و نسعه
 اشهر فلي نسب هو و ولد له اهل اليها انتهى و امام دوازدهم نزد ما میه پسر حسن عسکری
 محمد است عمر او نزد وقات پیر پنج سال بود و کان مروج القامة حسن الوجه و
 الثغر اقنى الالف صليح الجبهة و در با مکه الهیه بگفت و نعم الشيعة انه غاب في السوء
 بسمن رأى سنة مائتين و الثنتين و ستين و انه صاحب السيف لقائم المنتظر
 قبل قيام الساعة و له قبل قيامه غيبتان احداهما اطول من الاخرى انتهى
 گویم این زعم شیعه بطل باطلاست دلیل ابریح بران قائم نشده و اهل سنت و جماعت

اوله و بر این این طایفه را که بر وجه و غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کرده
 بهج صحیح و سنن صحیح استیصال نموده اند و قد ذکرنا طرفاً من ذلک فی کتابنا کشف
 الالباس عما کوسس به الخناس و کتابنا بیج الکرامه فی اثبات القیامه و الذکر
 اتفق علیه العلماء ان المهدی هو القائم فی احوال الزمان عند قریب الساعه
 الکبری و هو مقدّمه اشرافها العظمی و انه یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما
 ملئت جوراً و ظلماً و الاحادیث فیهِ و فی ظهوره اکثر من ان تحصی فی
 هذا الموضع و قد اختلف فیهِ جماعه من اهل العلم رسائل شقی هی معرفه عند
 کل من یعتنی بالکشف و یعرف الوقائع و یاجل این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد
 باشند در احیاء اجماع و محرم سطر محدود و نمیدانند بلکه انشعاب نسل بعد از علی باوی که ملقب بعلی نقی
 بن محمد تقی است از جعفر بن محمد و باین حساب جمیع ائمّه اهل بیت که در اسلاف این
 دو را فائده می درآیند و امام کرام اند و الحمد لله الذی انشجفی من اصحاب هو لاه
 الامه و ارحامهم تلك الامهات صفوة الامه و جعل اصلا بهم و ارحامهم
 مسلمات و منات قانات ثبات و ابجاس و ابغی ذریه رسول الله الکریم
 فی تسلیم الیوم القیامه علانیة و جهاراً اللهم کما حدثت اسلافنا و اخلافنا
 فحسن اولادنا و اخلافنا انک علی ما نشاء قدیر و بالاجابة جدید

زین المفاخر و البیاض الزخرفه السادة و فخر القادة جعفر بن علی بن محمد

رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

معروف بکلاب است شیخ شریف الدین شافعی گفته جعفر در نسب کاذب نیست بلکه بر اسطه طعن که
 حضرت امامت محمد مدعی بر حسن عسکری کرده اما میگوید که اب مشهور در نه حال آنکه دست
 برین طعن صحیح نیست زیرا که بعد و بیت محمد و روح بر میلی ثابت نشده پس جعفر درین طعن بی

صاوق و خالفت او کا ذب باشد در رسالہ دیگر گفته اولاد او سگو گند است کی از عبدالمعد و عبدالمعز
 و عبدالمعز و ابی ائیم حسن و محسن و محمد و احمد و موسی و نسابین و عقبه ایشان اختلاف است
 و دم عباس و عیسی و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسابین معقب نیستند سوم علی اشقر که
 سید نقبای بغداد بود و اسمعیل که نیز در بغداد بود و یحیی که از حجاز به اراکلام آمد و طاهر و
 بارون و اورلین و عقبه جعفر از همین شش پسر باقی مانده چنانکه در عمدة الطالب ذکر کرده است

سید السادات علی اشقر بن جعفر بن علی

ایشان را سه پسر بود عبدالمعد و جعفر و اسمعیل و در عقبه جعفر اختلاف است و عقب علی مختار بود

سید عبدالمعد بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشهور با کابر بوده
 و نقابت مشہد کاظمین نقلی همین سید محمد داشت

سید محمد بن سید عبدالمعد

او را پنج پسر بود ابوالقاسم و یحیی و علی و موسی و محمود و عقبه وی از ایشان باقی مانده و در
 مقابر قریش بغداد مدفون اند

سید احمد بن سید محمد مذکور

او را یک پسر بود که از وی عقبه مانده سید محمد نام اول کسی که از بغداد برخاسته سکونت بلده
 بخارا گزیده سید محمد است بعده چهار پشت او در بخارا اقامت نمودند و والد اعظم

سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود که از وی عقبه مانده سید جعفر بخارے

سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی هوید بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلبرخ باقی مانده

سید علی هوید بن سید جعفر

پیش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول سید از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچا عقیقا
کرد سید جلال است -

سید جلال اعظم بن سید علی موبد

غنی تبین از بخارا برآمده در ملتان بخانا فقه شیخ الاسلام بها و الدین نکره یا اقامت گزید و
سكان ذلك في سنة ست مائة و ثلثين و خمس و بعد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته
رخت اقامت در بهکرا گذشت و باز به خاتون دختر سید بدرالدین بن سید صدر الدین خطیب
بهکرا عقد نکاح بست بعد از بهکرا بر خاسته در اچا ساکن شد مقبره او در انجا است نام اصلی او
حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چا پسر
علی و جعفر و دساین هر دو دختر پادشاه بخارا بود و علی همراه پدر در ملک سندان و جعفر به بخارا
برگشت اولاد او انجا است و سید محمد ثووث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر
مادرش بی بی فاطمه دختر دیگر سید بدرالدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بها و الدین
حلیم است و ایشان بسادات بهائی مشهور اند -

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جمله مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان قبیح می کنند و
این ذبیح شریعاً حرام است نظام در تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لوان مسلماً ذبح بجهت
و قصد بها التقرب الى غیر الله صارت ذبیحه او ذبیحه موتدا و ذبیحه موتدا انتهى سید احمد کبیر را
دو پسر بود یکی سید جلال الدین محمد و جهانیاں جهان گشت از بطن بی بی خوند خاتون دختر سید محمد
معروفه و پسر دیگر سید بدرالدین بهکری و هم سید صدر الدین محمد را جو قتال اولاد سید
در بهکرا است -

سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم

معروفه و محمد و جهانیاں جهان گشت بن سید احمد کبیر رحما الله تعالی و لا تش شب برات

در سنه هفت صد و هفت هجری بوده و در تاریخ فرستاده نوشته هر رش در هفت سالگی او از شیخ
جمال غفندی که از مریدان شیخ بهاؤ الدین لکری بود برده بدست بوس او شرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن سپهر سے که خاندان خود را تاقیاست منور دار سے پیدا جمال الدین عالمی تهر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و متقید بان نبوده که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع
نمایم گی گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی باید برد و از پدر و خود خرقه
خلافت یافت و بجانب مکّه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خلاسان و
بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین کج کردان بجمعه شش حج الکبر نمود و در مدینه منوره سلطان العلماء
استاذ الحیثین شیخ خفیف الدین شافعی سینے را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی ماند
نظم عوارفت و غیره پیش او گذرانید گویند خفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابوالفتح محمد بن
پوشیده بود و وی از شیخ ابوالفتح شهاب الدین عمر سروروی یافته و همچنین در اشناهی سفر صحبت
شیخ حمید الدین محمود حسینی سمرقند سے رسیده از وی خرقه و فیض برد و وی از شیخ محمد بن ابوالفتح
نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در آنجا
سیر و سلوک سے صد و چند اهل کمال را در یافت و از بهمنان فیض کلی نصیبش گشت الی قوله
کمالات و حالات وی در کتاب قطبی شرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجددا بزیا رت
سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام
یا ولدی و پس از آن سفر برگشته چون باچه رسید در بغداد و هفت سالگی مریض شده روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از اذای دو مکان ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نمود و در همان بلده مدفون گشت انتی لخصاً و تلفظوا ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و
اجازت خرقه از دست مشایخ یافته اند بجز آننا که سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر سید
بها الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابوالفتح سید اوجده الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چراغ دهلوی و شیخ عبدالعزیز یاقینی و شیخ عبدالعزیز مطهری و شیخ ابوالفتح کاردونی

و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشیخ و در بگذر ریاست
 دنیا و کثرت اساتذ و شیوخ معروف شدند بمقدم جهانیاں جهان گشت احوال تفصیل
 ایشان در کتب سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مذکور شد اخبار الانبیا و تاریخ فترت
 و جز آن و شهرت ایشان مستفی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
 می گویند که آثار شریفه نبوی و سنگ نقش پای مصطفی که در دلی مست آورده ایشان است
 لکن روایتی از ملت صوفیه نزد محدثین بدان ثابت نشده که در وجود اعتماد و اعتبار باشد و در
 حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی چسبیده باشد اما صوفیه که قوی خوش عقیده چنان دل
 نیکب گمان به کس و ناگس اند و ثابت این قسم خیر را بجهاند و اسرار علم و ثقات سید
 اجل الدین و هم در محله نهضت و رستاد و پنج گردیده سنگوحات ایشان سزدن بودند و
 و اولاد سید سر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود و دوم سید عبداله مادرش
 دختر سادات دلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبداله مادر بود
 و اولاد سید محمد اکبر بودم مانده و اولاد سید ناصر الدین در هند و سندست و اگر چه ولادت ایشان
 در ایام عمل ملتان بوده اما مشهور به بخاری هستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوب است
 زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح که امیر المومنین بود در علم حدیث از انبیا برخاسته
 اگر چه وی عجمی الاصل و ایشان عربی المولد هستند شعیر

فی کلمه نسبیتی چون کافیه بود مرا بلبل نهین که قافیه گل شود پس است
 فسانده کتب انساب در بیان نسب مقدم جهانیاں جهان گشت گونه مختلف
 واقع شده در تذکره السادات بعد از جعفر زکے لقب به کذاب سه پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالرحمن علی اشقر و در نسخ انساب چهار پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبداله و در انوار العارفين دو پدر ذکر نموده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبداله و در سالک و در سادات دو پدر گرفته یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله در جاسه دیگر چارپدر نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن محمود بن عبد الله و در خزانه جلالی سکه پدر گرفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن عبد الله و این بدان مانده که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و درین
رساله فرغ نامی مطابق روایات رساله زیدیه که نزد ما است بخاری است و این
بعد منقول شده آمده نوشته شده و لکن این اختلاف اگر نسخ صحیح بمرسدند منع
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذکر سید جلال بخاری بعد محمد بن جانیان گفت
و سید ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر
بن علی بادی است و این حساب چهارپدری شود و این مطابق رساله زیدیه است
و الله اعلم بزیاده حقه حضرت محمد و کتاب تقصیر نیز بعد از این ثبت شود و شد فارح الله

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری محمد بن جانیان جان گشت سنان در جلاله کفاح در آورده اند و حکم
اسخ منکم الکنتیذ الطیب که در دعای نبویه بحق فاطمه علیها السلام و اوست اولاد و شیر
از انار و زری روزگار ایشان شد بست و فرزند بمرسیا بنده بجهده بپدر و نذران بجهده
و پنج پسر قطب مشهور شدند یکی شیخ حامد کیس و دوم سید علم الدین سوم سید شهاب الدین چهارم سید
احمیل پنجم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این است سید برهان الدین سید علاء الدین
عرف بندگی شیخ الاسلام قهری در بلده قنوج متصل محله راجگیرت مادرش سعادت خاتون
و دختر سادات و بلو بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و دی لاد و محمد و مادرش دختر
بقال بود و پادشاه دلی چند سربای ایشان از کوشک خاص بخشید دیوانه وی هم اولاد شد و
اینها مشهور سادات کوشکی هستند و اولاد برهان الدین در گجرات است از نسل دختر بکال بحق
که کوکر دیند اگر گجرات و مدارش بر فاصله سه کوه از احمد آباد و قریه شده و دهانها اولاد و سکه
سکونت دارد و محرم مطهر چون در سنه هجری وارد احمد آباد گجرات گردید و زیارت عزادات این

بزرگواران سعادت اعز و زکشت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانات و غیره قباب بود
 هنوز برقرار است و اولاد سید شرف الدین در لواح ایچ که قریب از سزمین ملتان است سکونت
 دارد و بنجله و ختران سید محمد بی بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی هر دو در وفات و عقیقه
 نکاح سید سمر الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند مادر ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان
 حسین لنگاه بود و اولاد سید حامد کبیر در هند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاده نشین شد و پسر و یک دختر داشت سید بهاؤ الدین و دوی لاو لکیم و سید
 رکن الدین ابو الفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خوند دختر سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود

سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

سند نشین چهار بالش سیادت پیشینت بود همگانه افاده و استفاضه کرم داشت چهار پسر و سه
 دختر و دو کار و گدا داشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش را بیچ علی ملتان است و سید
 ابو القاسم مادرش بی بی حسنی دختر پادشاه شش بود و سید محمد معرفت یکمیا نظر مادرش مرا و خان
 دختر ملک و او و خان بن سید علی لنگاه بود و بوبو جو مادرش بی بی میونه از سادات دہلی است
 و بی بی تاج الملک که در جلال لنگاه سید حامد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید
 علاء الدین رسولدار در آمد مادرش بی بی دوی و دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید
 محمد غوث بود و بی بی جنیت خاتون رحمہ اللہ تقالی و ایاہن جمیعاً

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی ایجاد نشین پدر بزرگوار بود اول کسیکه از بیچ علی ملتان برخاسته و نزول به بی بی کرد و
 و در نقل مکان مخالفت با بی بی خواجہ بود و بملول شاه لودسہ پادشاه دہلی بعیت ارادت
 بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان به بی بی آورد و سرکار قنوج را در تیوان اقطاع
 ایشان کشید باین رگہز حضرت ایشان از دہلی قدم بقنوج جاگیر خود آوردند و از انان

این بلده مسکن اخلاص ایشان گردید سید جلال چهارم پسر و شصت یکمین سید علی دوم سید
 راجه سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکه پور مضافت نعمت پور صوبه کشمیر سکونت
 دارد و اولاد بقید در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج هست یزاد ویت بزرگ
 به ویر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کتب و قبه مذکور این است نظم
 این سده برلی که از چرخ برتر است دین طاق بی نظیر که باز سب و زیور است
 گشته بنا بعد هایون حسین شاه کافاق از جمال کالش منور است
 تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ کاندز زمان جهان هموار ساخت
 هشتاد و یک و هشت صد از سحر نبی تاریخ مثبت گشت زمانه همبست
 حوام این قبه را روضه مجدم جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است دریکه
 مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخار که و این هر سه خان بانی روضه
 مذکور صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شتر قی با و شاه جوپور
 در وقت او سلطنت هندوستان تقسیم بود در شرق و غرب بعد بزبان سکندر لودی سلطنت
 جوپور شامل سلطنت و بی گردید و در شکی شدن الارض الله یوماها من ایشان بعد است
 دراز این قبه را با خطاط آورد سید عباس علی قنوی شیخی مذہب تعمیر و سه پرداخت و تاریخ
 این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه اطرو منور ثالث لقب و جلال حیدر تعمیر شد هری جوپور
 هشتاد و یک و هشت صد بود کوزل از زمین شکسته تعمیر و گشت بستر
 عباس علی یک از اولاد خلف صدق است و آل بجا سه دود و دویک هزار
 از جبر رسول نامدار است غرض که زائد از چهار صد سال کامل این بلده مسکن و وطن
 سادات بخار است و هر چند نظم بود و تاریخ کما فی غیر نیست و تا واقع از علم شمر گفته باشد لکن
 مفید نه تعمیر و زمان سید موصوف است و هو المراد فیه هذا المرصاد

سید راجو شهید بن سید جلال ثالث

وی بجای پر سجاد نشین سرکار قنوج بود و یازده پسر داشت سید جلال رابع و سید تاج الدین که لاو له گشت و سید علاؤ الدین مادرش ام ولد بود و سید خنق و سید کھان و اولاد این هر دو در حاجی پور و دنیا پور ضلع حلیم آباد پٹنه سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته محل اقامت انداختند نسل ایشان همانجا است و سید محمد و سید علی در طفولیت برآوردند و سید درویش و سید بولاقی منفرد انجبر گردیدند.

سید جلال رابع بن سید راجو شهید

بعد پر سجاد نشین گردید و تبرکات مخدوم جهانیان را که در قنوج بود متولی بلاستحقاق گشت برادرش سید علاؤ الدین مخصوصت بر خاسته آن اشیا را از دیوبست نامد و خود را سجاد نشین خواندند سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علوم بهت آمار پرستے راترک داد و بحق پرستی گزاشتے تو تا کی گور مردان را پرستے نہ برگرد کار مردان گرد رستے نہ از محلا شجانه که سکون قدیم بود و بر غایت بجلد مشیخ پوره قنوج گرفت تا جلال اخلاص ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید محمد الله تعالی را چهار پسر پورند سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر یکے فاطمہ بی بی و دوم چند سور بی بی و سید برالاک قدیم خود که از پیر بزرگوار بکھر رسیدہ بود و تصرف داشت و متغنی بود از طلب و حرم معاش

سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چهار فرزند بود سید کبیر و سید یحیی و سید راجو و سید حامد و حامد لاو له یبرد

سید کبیر بن سید تاج الدین

مقتد ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی اصغر و سید احمی سید اسماعیل سید علی اکبر سید عبد الله

سید علی اصغر بن سید کبیر

چهار فرزند داشت سید سلطان سید کریم علی سید محمد علی سید لطف علی

سید لطف علی بن سید اچھی

ایشان را سپہ پسر بودند سید عزیز اللہ سید نظام علی سید بہکاری و دی لا ولد بہرود نظام
رایک دختر بود کہ در کنک سید عین الدین بن سید عبدالوہاب بخاری رفت

سید عزیز اللہ بن سید لطف علی

آورداد و سپہ و یک دختر بود سید لطف اللہ و سید ہرایت علی و اولیا بی بی و عقد او با سید برکت اللہ
بن سید کمال بن سید بہا بخاری صورت بہت مادرش بی بی سکے دختر سید جعفر بن سید بدی
بن سید اللہ و دی بخاری احمد پوری است و ناو سید ہرایت علی از نسوان حیدر آباد دکن بود و
دی لا ولد ہما نچا بگذشت و مخاطب بود سید ہرایت علی خان دلیر جنگ سید لطف اللہ ہم در
حیدر آباد نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکہ ہما نچا انتقال فرمود

سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ

ایشان را یک سپہ و یک دختر بود سید اولاد علی خان و بی بی بشارت کہ در جبال کنک شیر علی
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت تا ورش بی بی فرح دختر سید یار علی
بلورست بہرود قبیلہ السیت دہ کہو سپہ فوج چند سے از سادات و رانچا متوطن اند و مذہب
شیعہ دارند غالباً رواج تشیع و رسادات بخاری تنویر از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمدہ
سید لطف اللہ ہم متشیع بود و بہادرش ہرایت علی نیز۔

سید اولاد علی خان انور جنگ بہاور

بن سید لطف اللہ جد محمد رسولست و بیاد تسمیہ و شرافت آیاتہ و امارت عالیہ مشہور
و رحیدر آباد دکن در سرکار نواب شمس الامرا بہاؤ مرہوم و اما و نواب نظام علی خان بہاؤ
صوبہ دکن اقتدار تمام ہمسایند و مخاطب انور جنگ بہاؤ در متاز شد قلہ گھن پورہ نور جاگیر
داشت و درین قریب زمان میرزا علی صاحب سلو اللہ تعالیٰ از حیدر آباد بکاتب حروف
نوشتنہ کہ انور جنگ بہاؤ در یکے از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد دکن بود و از اقربا

امیر کبیر نواب ابراهیم خان شمس الامراء بهادر مرحوم و قلعہ پنج گلب رو پیسہ جمعیت ہزار ہا
 و بیادہ داشتند و موضع من بیلے و سل کپڑہ و بیل کثرت و غیرہ جاگیر خاص ایشان بود و سید
 عزیز الدخان جدا مجد انور جنگ بہادر و نسل سید جلال بخاری پادشہ زاد امیر کبیر و کوراندہ
 امیر کبیر از اقارب نظام الملک اصفت جاہ بہادر و سربراہ امرای دولت آصفیہ است کہ بہتم
 شوال ۱۲۸۰ ہجری بمعمود سال انتقال نمود و فرزندان بجا سے پر غرور و قابض و متصرف
 ملک و اقطاع خود ہستند انتہی کلام کو ہم جدا مجد این بندہ نہ بہ شیعہ می داشت دو با داجید آبا
 بقضج آمد در ہر نوبت ہر دزدی متولد گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخاری
 قنوجی و بی بی منون کہ نکاح او با سید پناہ علی بن سید امام بخش بن سید ابو ذریہ علی شد و یک
 پسر و دو دختر از سید حسین علی مرحوم و دختران بسادات موہان علی پور چورہ کہ متصل کاپی است
 منسوب شد و خطبہ سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافتہ بود
 اما بوجہ تشنج پزیرا کرد و دختر بنت محمد عوض ساکن بالنس بریلے را در عقد خود را در وادار این پسر
 و دختر ہر دو بی بی وزیر بن دختر سید الطاف علی عرفتی بی میان بہ کرے صفیہ پورے بود
 نہ بہ شیعہ داشت تہا و لا اللہ عن سنی اھم و سنی اھم فائدہ درین نزوی کی علیہ السلام
 صاحب ۴۴ اسعمر ۱۲۸۰ ہجری بمیلاد علی صاحب حید را بادی نوشتہ اند کہ آنچہ احوال انور جنگ بہادر
 استفسار فرمودہ اید صورتش انیست کہ انتقال نوا بہ صاحب موصوفت و عہد کنند رجاء شدہ بنو
 در فوت نوجوان بود و عہدہ ہیچہ سال عمر داشت نوا بہ صاحب در وادارہ سیروسن و لیاقدس سر
 مدغون شدہ اند ابو انیر خان تنج جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بہادر مع جملہ جمعیت
 تنخواہ می یافتند و قتیکہ شادی ابو ابراهیم نواب شمس الامراء مرحوم خلیفہ تنج جنگ بہادر با خواہر نواب
 نظام علی خان شد سرفراہی الملک و در عوض تنخواہ ملک پنجاہ و دو لک روپیہ عنایت شد و وطن اصل
 نواب شمس الامراء شکوہ آباد است ایشان لازوج اول ہوجی صناعہ از اقر با علی وطن بود و نہایت
 حلوم ستمکہ انور جنگ بہادر از خویشاوندان بی بی صاحبہ ہستند شمس الامراء بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب و بانیدند بمجلس آن سیکه سیر
اولاد علی خان اندایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم
علاقه پنج لک روپیه مرصعت گردید و با سیکه از قرابت داران بهوجی صاحب کتخا شدند
و در شمار ریشته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بنده و قهنگاه
آهنجانب که ماهبه نمکوار یک سرکاریم دوستدار بودند مجلسی شان برابر مجلسه
شمس الامراء بهادر بود ملحق مسجد مغل خان کو تو ال شهر قبه انتقال انور جنگ بهادر
خانه و جلد سامان شان ضبط شد در اینجا اولاد مردن در وطن اصلی خود که شهر قونجست
از بادی خود اهل و حیل داشتند لکن کس از اینجا در اینجا نیامد در مکان انور جنگ
بهادر تا یکت فیلخانه ماند سپس مندم گردیده و در باغ و جلوه خانه رشید الدین خان
منظور شال گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کشنده امیر کبیر ممکن است
این دفتر در علاقه نواب بشیر الدوله بهادر است از اینجا این حال بالتفصیل دریافت
باید فرمود آنچه معلوم اینجا منسوب بود نوشته آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محمد رسول عفا الله عنه مرید و لایست کبری کوکب دری اوج هدایت عظمی عالم است
و جامعیت علامه و دیباخت و براءت سلاطین بیت مبراز کیت و دیت الشاهد لاسرآب
الشهود و العیة علی ذوی البیضاء متوفی حدود الحقائق الربانیة و تنوع اجناس
العالم النورانیة عنقاء قاف الکرم القائل عرفی قرقاة الهضم و عاء الامامة
محیط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خادما للکتاب العزیز و المستمل
و متحد و مقابل السادة المکومة المحترمة قطب رحا الموحدين و مرکز دار الشیخ
جمال النشأة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع البحال الخادی المرواک المصطفویة

والمحقق بالاسرار المرتضوية الاسم الاعظم الالهی الحاقوی للنشأة الفیاضات
ولادست باسعادت او در سنجیک هزاره و دوصد و چری بوده و احوال او کتاب فنون لغت
فارسیه و در وطن و نواح و سوسه نمود و او اهل کتب و تئیه را بجلقه و در سن اقلیت سلف خیر مختلف
شیخ عبدالماسطونوی قدس العدره که از اعظم فضلا و شایخ این بلده قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مولفات استاد خود را در همان زمان طلب علم برای خود به دست خویش آفرین نمودند چون عمر
شوراهمها که با یومیزه شرق کسب علوم و در بعض بلاد مشرقیه مثل لکنو و غیره رسیده و ملذذ بود و سوسه
محمود و مرز حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل که در مد و در فضائل رسمی از بهانی و معانی
شانی عالی بهرسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت را در دل گرفت و در سن ۱۳ هجری
بدارالعلم دلی شتافتند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی العدره محدث و دلیوی را نوی استفاده
نموده و کتب حدیث و تفسیر را سلسل گزینانیدند و اکثر مولفات استاد به دست خویش آفرینستند که
هنوز در کتاب خانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف و آثار
از عمده العسین و عالم محمد بن شاه عبدالعزیز دلیوی فرستادند و اینها مال سعادت حضرت ایشان
بتزیت این بزرگواران سرافراز کشید و قوت علیه و علیه را انشودمانی عجیبی روزی گردید
و بهر تشیع در نظر حق بین باطل و انمود و مشرب اهل سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در رد
برعات این طایفه رسائل نوشتند و محاربه بسیار از جنس اهام با اثره جات و منصبای تعزیه و
جزان با خاک برآورد و در بدل آن بمران مساجد مدارس پرداختند و درین میان سید
انجم دلیوی که بهرجهان بسته با جماعه از علما و صلحا سفر غزوه کردند جناب ایشان نیز بهریت جلال
بر دست سید صاحب بوصوف نموده و در چند غزوه شریک مسیر و سفر ماندند و در حق جهاد و در
سرای خدا مؤوی ساخته با اجازت و خلافت بطن آمدند و در کثیر و جم غفیر از اهل اسلام و سکنه بلاد
مختلفه و فرائق قنوج با عانت غازیان و اعدا و حاجیان و تقویت بماهدان بیدار افروخته و حال
بزداشتند سید احمد صاحب از مقام نجات یوسف زلی پانزده و نیم و عید ۱۲۸۵ هجری کمتر به

ایشان نوشتند لفظوی ایست سیادت آب مناقب الکتاب نقابت انساب السلام
 تعالی آنچه از معرفت خود تبلیح احکام رب العالمین حرقیم ننوده بود در موجب فرخت
 بسیار گردید چنانکه الله خلیل العجلی او بر هر یک از مؤمنین مخلصین خصوصاً صلی اعلام و شیلخ
 ذوی الاثر لام لازم است که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سس شائع و ذوالع گردانند
 و بر راه استقیم که موجب حصول رضای رب کریم است مستعد و مضبوط سازند و این جانب از
 دعوت اهل سوات و نمیر غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدمات
 از اذالعه و فساد و پتیمار رسیده است انشاء الله تعالی عنقریب ابواب نصرت و فتح بر مجاهدین ایست
 منفتح خواهد شد انتهی منحصا لیکن از آنجا که در کتم تقدیر تشییت امر جهاد و مقدر نشده بود و بعد
 رسیدن ماساکر جهاد و پرتیار آن جمعیت پریشان شد سید احمد بر صوفت بایاران و جماعه
 مجاهدان در آن معرکه جرحه شاد و تشییت نمود و صلی ای آن جنود و ملائکه نمود شل جنزبیل
 مولانا محمد اسمیل بن شاه و عبدالحی بن شاه ولی الله محدث دهلوی و غیره در آب تنج افانغه
 ناسنهار و کفار کونسا ر غوطه زد و سر او تشییت و کشت و سبیل بر آورد و د و نفر و عظیم در جهاد سلیمین
 راه یافت و هر یک بنابر شاد و تالی ممانی این هایت بجای خود پا شکست و شست
 جناب ایشان نیز قدم اقامت بطن الموت قوی انشرد و توبتعلیم صاحب و متقین اجناسبل
 که درین حق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در نفر مردم بیس موقر و مکرم و مجد و عظم گردانید و در
 مواظ و نصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره
 ایمانی چراغ دل افروغند و آلاست و اقصیه ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بسوختند
 و الله یخمس بر رحمته من یشاء و چنانکه اقال و افعال ایشان نوشا در عینان بلکه دیده بل
 تألیفات و نثیه کار کرد و عالمی بطل الله آن از ضیق ضلالت بغضاس هایت رسیدن است
 فضل الله فی تیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تفاوت استخوان تشیع
 و اتباع سنت سنیه و تقید بانرا و اخا نبویه بغایت قصور بود هرگز و ادا و ادنی مدول

ارجاء و شریعت مقدس خود و همگان نبودند و هرگاه بهمت بلند نیست بعد از قسط است
 می گشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طرائق اشراک و جمیع ایشان بجا طرس و شریعت
 استنکات تمام بود و در ارشاد و عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تاسید شیوع
 بدین اتمام تمام و مع ذلک حق تعالی در دلهای عامه و خاصه از طرف ایشان وسیع عظیم
 بخشیده بود و دلهای سوء و در بلاد ایشان تاب مقاومت و مکالت بر روح نمی آورد و در تمام
 بعاصی چه رسد امر را بهم از ایشان ترست بجا طرب و عجز انقیاد و گفتگو چاره کارند استنکند
 حق تعالی شامل زیر بار حسن صورت را با طهارت سیرت و سرسیرت برای ایشان جمع نموده بود و بجا
 ظاهری با صدق باطنی فراهم داشتند که آفات و غوارق حادث هم بسیار از ایشان بوجود
 آمده اذ آنکه یک بار پادشاه آتش فروخت و اثری از انار پیدا نیاورد و دیگر بستانی را
 برای مصلی پسندید بعد چندی همانجا عیدگاه مسلمانان شد و دیگر مسجد جامع قنچ که از سرس
 و راز و ریان افتاده بود و بدست تصرف هندو ناهب بود برای دمی دهاکر و در بعد وفات ایشان
 بعد در آن قاعه گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراهیم شرفی در سنه هفت صد بوده و
 در سیم تعمیرش در سلطه بجزی بعد طفولیت ما گردیده امر و زنا و جمیع همین جا گردیده می شود و بعد
 تخمین داده هزار کس از عامه هندو و اهل اسلام از فصاحت و اندرز ایشان هستی شده باشند
 اما کس پرور و متروکه او را که در وطن وحید را با و کون بود یک قلم ترک کردند و بعد آنکه مکتب پرستی
 و حکم و فی السماء و ذقلم و معاق عدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری امیری نکردند حکام
 وقت خدمت افتاد و صدر الصدوری می داد و قبول نمودند منظم شاه ماراده و بدست بند
 رازق مار زق بی منت دهر و همچنین از مریدان و مستقدان چیزهای از نرونیان و لیستانند
 سهند خلی نفیس مزاج خوش طعام پاکیزه لباس عالی رکان رفیع ایشان بودند و این حال
 بران ماند که شاه عبدالعزیز دهلوی در لیستان المحدثین بذیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند
 که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامه های عدل که شهری مست درین و ثیاب آنجا نیست

تفسیر پیش قیمت می باشد یعنی پوشید و جامه های مصر و خراسان تمام اول استمال می کرد و
قابلاً لباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جیدی مالید و می فروود و دست خدایم که
را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و اشکان بر و ظاهر نشود زیرا که گمان نیست
نوعی از فقران نیست استیجین توجه ایشان در نقاست طبرس و لطافت مطعم و
تطهیر ثیاب و تنج ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بقضای امارت است آری و
نفاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود خلق را ساقمند و بلی کرم الله وجهه می کردند و
حمامه و دستار و جامه خالص سفید بر وضع عرب و طریقه سنون می داشتند و قضا و شیع و کمان
و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و لازم بود در تلاوت قرآن مجید و اوراد
مانوره و عطر و زعفران و کتب کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جہان و ذکر مصالحت
استماع سنت نظیر ابن عمر بود و دنیا سیای شریف تفسیر کریمه لایخافون فی الله لومة لائم
بود بسیار چار و معابد کفارت که بر ستایشان نمودند و بسیار رسا و مدراس است که
همین است ایشان آبادان گردید یک باز محاسب متباد و جمعی از دوستان عزیمت حیدرآباد
کردند اما در کاپی رسید معلوم شد که در مالوه و دکن قطا افتاده ناچار باز پس بگشتند و آمدند و
ازین جهت بوشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و نیلینر طالوت می ماند غفران طالوت
زیاده مرام نظم درین دیار که شایسته برگزیده نیست است که ما را همین بگذاشتند و باز برگرد
یاران مصر شدند که گذشت از حکام وقت که مفتی حاجت می دهند بگویی بگویش این بیت غرض از
که در داغ که از کوی یار بخیزد و بگشت ایم که از غبار بر خیزد و آخه همچنان نشد که تا آخریات
چو آتشی حق سرقاش پیش اند می فرو نیا و در نیچای قنوی و دینداری ایشان را
نیلان نمید که کجا رفیع و عالی است و همین وجه بخل خویش و اقارب خود را که شیعند و سب بودند
ترک می نمودند و قطع قربت کردند قال الله تعالی لا تجد قلوبنا مؤمن بالله و بالیوم الآخر
یجادون من سعاد الله و رسوله و لولا اننا اباؤهم و ابناؤهم و اخوانهم و عشیئهم

الا و همان سرشته مجد تقالی الی الیوم در خلافت ایشان جاری و جاریست و دیگر
 قربت و قرابت با امامی و اول جرح بسیار نیامده تا غایب شده اند و له ناسب کرده و حکیم و اجد علی خان
 سوادانی هر چند غرامان شده اند که دختران ما را بگیرند رضامندند و عقد شرعی بخانه فتنه محمد عوض بیک
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشایخ و اصیلین و عرفا و عارفین بود بیا آوردند و این مفتی باری
 کسی هستند که بایرطانیه لوی جبار با خدوچ کیداری برافراشتند و از اجزیه گرفتن از مسلمانان
 دانستند اگر چه در انجام کار می پیش رفت و با کمالات قدس صفات ایشان مصداق این
 کریم بود و الله که فی الدنیا کسنة و انه فی الاخره علی الصالحین جوهر هم و ذکای ایشان
 بس عالی افتاده بود و در فراض علوم بر عت هر چه تامل می رسیدند و عوایص است مسائل را
 بآسانی حل می کردند و در دست ایشان علمی کتابت بود و در عت تحریریه بیضایی نمودند و
 با آنکه تلم خط و یک و باریک بود و او را بسیار خوب و بهتر از خط حلی در خواندن می آید امروز
 مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تفسیر ابن کثیر و نور الانوار و
 مجالس الابرار و طرق محمدیه و جوآن انوار سبیل در فتوح بزمه ایشان حافظ قرآنی
 نبود و در رمضان بعضی سماعت فرقان در تراویح سمعند که پیوریا فرخ آبا و یا نواح
 آنجاسی کردند امروز تنها فیروحه ای ایشان حفاظ بسیار درین بلد بهر سید اند
 در سواد فقه کشتی هم فتوای صاحب مجالس الابرار و علمای بخارا بودند و می فرمودند ناله الله بلبلو قل
 الحق اطلع علی الاخذة اگر چه درین باب نزد این بنده حق بقاعد اصول فقه عدم محبت
 اوست کسی پرسید که قبول نماز اگر امام خلافت هم هست فرمودند آری حق تقالی می فرماید ان
 الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او را از فحشاء و منکر مازی دارد
 نماز می مقبول همان کس است و الا نمازش مردود باشد با کماله مناجی با کمالین طبعی با و قار و زبانی
 غیرین و خلقی پس عظیم هستند و در طرافت طبع و حضور جواب وجودت و همی شش می برستند
 عبداللہ شاه تاجری فی نزول بنارس که مدوی آرا و منش و نیدار بودند و ایشان آمدند و مهمانی او با و

گوشته باد و رخ خورند از صبل آن و روی در شکم عارض شد هر چند معالجه رفت سود نداشت
مقدمه سرسام شد و علاج مخالف آمد نظم از قضا سرنگین صغیر افزوده و رخ بلامنت
می نمود یک اسب و درین حالت پرطالت بسر رفت اما نه از پنجگانه استاده می گزاردند
کاسبه برای توافل رواج شایسته باشند پیش از احتضار بعضا محفل ارشاد کردند که آنچه
برای تبلیغ احکام دین واجب بود بشایب افراط و تفریط رسانیدیم و زمره دفاع کردیم و تا
تواستیم غرور دین کار اتباعا کسنة السبل الخا و سروریم اکنون پیش خالق کائنات می بریم
و شرمه می رویم زیرا که هیچ کاری و غرور و توش از دست ما نماند مگر به فضل دوست که
سزاوار مدد نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساخته که افاد و تعلیلی دست بهم داد
کافه و قمر طاس طلبیدند مگر داده نوشتن و صیغه یا نصیحه داشتند حضا این طلب را حل بر
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان نمی گذشت
تا آنکه باها از وقت نماز پرسیدند بهنگام چاشت بود گفتند در صلوة ظهر نه ابله و رنگی است
باز چند مرتبه بهین حرف پرسیدند آخر گفتندی دائم که وقت نیاید و ما برویم و بمنان شد که فرمودند
و قریب وقت نماز ظهر است ابله و البیک اجابت گفتند بخوار قدس و حرمت الهی غلامیدند و بمن
در حایان باز و وقت خف الله لنا و لهم نظم بگردان و غم آسمان برآمده اند و بر استیج و خدنگ
از کمان برآمده اند و این واقعه روز پنجشنبه یک هزار و دصد و پنجاه و سه روز داده انا لله
و انا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
مات بخیر و دستر که جز کتاب خانه چیری از اسباب دنیا و متاع این سپنجی سرانگداشته اند
و زیاده از سنت روز و زحمت هرگز نیکند و نظم توره از کثرت اسباب بر خور و تنگی می داک
بگردان چوبی گل فرو بستند مملکت هزار فالق لانا و در محله شیخ پوره من محلات پنج متصل
و تختانه در بلخ واقع است گور تمام سوده فارغ از بیع مملکت هند بلکه تمام عجم و عربش قبه و روضه
و تخصیص مرقد و احداث احاطه و نظیره و یکتی منصفه و پوششش را و غیره بوده است نظم

بنحیر بنزه پوشد کس مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است به بعد وفات شریف
 بلده تنوع خصوصاً و قرص ماحول هوای چارخ گردید و اهل بلد و معج اعوه و همکد و روزنیک
 و صاحب بزرگ رود او خطسم زمین ماتم عظیم بود برسیط خاک یکسوی شام باز و
 گریبان صبح چاک به باغچه نخل یا قیامت صا کات ایشان که موجب تو کرمیل و شای حلیل
 و حیات دائمی می تواند شد که بجای دین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه در آن می ماند هم فاع
 مؤلفه معقولیان و انکار و دافعه دیوانیان و دیگر توالیف عزیزه در روز شرک و بیعت ماین
 مطول و منقصر در زبان عربی و فارسی و ریخته و آسانی آنها است الاختصاص بیان اکدر
 و الفصاح در لغت عرب استقوی الیقین بر و الشکرین در لغت فرس نور الوفا من مرآة اصفا
 در نقد راه جنب شمس چهل حدیث نبوی در نظر فارسی بر وزن فتوی معنوی رساله و معنی کلامه
 فتوی فی، و التقوی رساله در بیان مایل به کفیه السدر در دیباچی یار علی ترجمه از دوی جلالتین
 المثل الاستین فی حقوق الخلق ابعین رساله در بیان آداب و عطا و ذکر رساله در بیان
 بیعت و احوال و عقا لئ ان برایت المؤمنین در و تفسیر راه سنت منظم ریخته رساله در
 افروختن چاقان بر توبه و رجوع آن و بعضی ازین رسائل ناتمام مانده و بعضی در حصص بعضی قلب
 او در بقوه و گردیده و غرض که فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شریعت تمامه و قبول عامه
 مستغنی از بیان است کتبی از ترجمه شریف در کتاب اتحاف النبلا هم ذکر کرده ایم ان شدت
 طرا جعه ملائیکه نبیل بولانا محمد اسمیل شهید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی بطوری حاضر
 ایشان بودند و با هم طریقه محبت سلوک و معنی بود امر و زیگنان بنجاک آسودند گویا گاه
 درین جهان غالی قلم نگذاشته اند خطسم افسوس و لاله نگاران رفتند پسین برین
 گلستان رفتند چون بوی گل آمدند بر باد سوار به در خاک چو قطر است باران فرستند
 آبریم بکله عقب جناب ایشان و دلبر و دختربود احمد حسن داین بنده مسی لبصیق حسن
 و فاعله و محکم و محمدی اوان لا ولد بر و ترجمه او که همین برادرین است در اتحاف النبلا ذکر افت

شوال سنه مسطور همچا در گزشتگی فوج انگاسیه بر پاكشت اين فتنه خيلي سراسر فرشت و بسيج دور و
 نزديك را بي دعوت نگذاشت و كان ما كان ليفعل الله ما يشاء وليحكم ما يريد ان كان پند
 باراده انزه ما بقنوجا برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش اين غدر دهم ذيقعد ۱۲۸۵ هجری
 براه کاپور فوج پور پور را پور آمد و از انجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم محرم ۱۲۸۵ هجری محل سفر
 براجل پور در صحن فصل برشکال بصوب بهوپال بر سبت و سبت و چهارم صفر سال مذکور نزول
 بهوپال گردید نزول همان بود و حکم برگشتن از بلده بطرف ديگر همان ندامت که اين بار کرام و پندار
 انصاف و شن سعايت کرده هر حال اين ارتحال را فاعل خير آل انگاشته و در قوش از جانب
 جان آفرين رزق بخش انگاشته فی الحال بادل درد آرسیده و جان دعوت طر کشیده و نوزدهم
 بهيج الاول سال مذکور برآمد و فلق صفر بوی فونک بر سبت ۱۲۸۵ چه خوش بر دی دل تنگ
 ماری واکر و به خدا دراز کند عمر زخم کاری مانده از دهم بهيج الاخره ۱۲۸۵ هجری نزول فونک شد
 وزیرالدولاميل الملك محمد وزیر خان بهادر رئيس آل انگاشته خواسته بباقي معرفت خانان
 ملازم گرفت هشت ماه دران غارستان پر خشت در حصين اقامت و حیل کرد شش
 درين اثنا که مردم مراجعت بوطن بود و تحریک از سینه بهوپال بطلب اين بنده رسید بکلم الحق احمد
 بستم و بچه ۱۲۸۵ هجری از فونک برآمد دهم محرم ۱۲۸۵ هجری وارد بهوپال شد و از آنجا بیست
 سرنج را ملاحظه کرد و از غره صفر سنه صدر باذعلق باين رياست درست شد ازان زمان
 تا اين وقت که ۱۲۸۵ هجری است نزول بهوپال و قرن هرگز ناسبق است ۱۲۸۵ هجری زانیکه
 اين بنده در قسنوب بود و بهاد حبيب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب
 وید که در صحن خانه او بر فرش سر بر جالس اند و زیر سر پادشاه صاف جاری است و در روی انجانب
 آورده انارشیرین چیده و پس پشت عمارتی در شبیه نگار بود که و گفت که آنحضرت
 نشسته اند و فتم و تسليم کردم جواب سلام یافتم و گوشت سر بر جا گرفت از جابر خواسته بخني فرمود
 که خوب بساعت نيامد و جواب آن حرف عرض کردم نظم من و اين رتبه از کجا ليکن

مور پرورده سيليان است بعد و دانه انا را از ان قورده مين داوند زود گرفتند درين بياني بهيلى
 بمن رو فتودان ز گوشه جاي آواز حزين بگوش خورد چي شنوم که کسي ابيات بروزن بشنوي
 مي خوانند اين مصرع بيا و مانند مصرع فتنه کم اندر مدني شود و درين وقت صورت
 مريضه طيبه هم بنظر آمد که چو بآيش تنگ و ديوار بآيش خام ادگل خوشست و ديم و دشوار کنگه بر
 بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در بين حالت آوازي ديگر از طرف
 ديگر برخاست چنانکه کسي غزل مي خوانده باشد از ان هم يک مصرع بيا و مانند مصرع ما به استير
 ضعف بدليست و بعد بيداري از اين خواب بگريرستولي شده و در دل برودت يافتم و بر
 نسيان مصارع سيموه حسرت خوردم **س** سحر کشنده و صليخ خواب مي ديم پلزي مراتب
 طرايي که پير بيداري است و تاويل خواب چنين بخاطر رسيد که و دانه انا را عبارت از حصول
 حج که در يارت مدينه باشد و مصلوح اول طويج بر آقا است مدينه و مصلوح ثاني تصحيح کبر همي است
 که در تادي و فريضه حج عذر تيدي همي و عدم تيه زاد و راه طه با اين همه مشوق دروني حاصل شده است
 اين منته بخيال آمد و بر زبان قال اين بيت حسب حال بگذشت **س** از گدايان توام
 شاه لغو مدوي که چو مرغان حرم در حرم جاگيرم که بعد مدني و ششده هجره
 فقيه اين مقام بکام و وليعاوت تا و برج و يارت نبويست سعدگرديد و بعد و در بهر حال قبل
 نکاح در خواب ديم که در مسجد نماز مغرب گزارده بگويستان که ملحق است براي فاته بر
 اسوات رفته ام ناگاه تا کي هشب نمايان شد بر قبري رسيدم قبر بشکافت و بزرگي جوان عمر
 بر خاسته بنشينست در خاطر گذشت که ايشان والده ما جدان اند فرمودند اهي باد کار کسي
 کني که در آخرت بکار آيد اين حرف ترسيدم و گفتم که آن که ام کاست که ناگهان بيدار شدم
 چون در حال خود بجهت خودم در يافتم که بعض مردم جوان حزان غير متعته پيش من مي آيند شايد
 اين صحبت بلناهي کنند ترک دوتي کردم و عقد نکاح بستم بچنين درايام صفر سن بارها خواب
 مي ديم که کي پرم و در جوازي نيشتم تا م تعبير چنين رفت که سفر بپيش آيد منجمله آن سفر حج بود

دهم در بای شور و عمارت که در تمام مشاهده کردم چون بخرمین شریفین رسیدیم هر روز
 بطرح طم با برهان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم دیگر در خواب اکثر اوقات چنان
 می افتاد که راه می روم و در هم و دنیا صرصره افتاده است آنرا چیده عجیب خود می شناس
 انجام این منام آن شد که در خطی بتقدیر قدر بر وجه حلال حاصل شد و از مسکن دولت
 رسیدیم و از فقر بنوا رسیدیم و کسب ارشادات است که چون فلان صبح در بیداری تاویل آن را
 افتاد و بکجه و الدما بعد مرموم با بالین سنگ پیر میان جمله اولاد خود بحجت خاص بود و او عیبه بسیار
 برای این خاکسار میکرد و ندو علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از دل بکناب کبریا تمام
 می فرمودند مگر همه روزی شان با جاست رسید که حق تعالی این پیغمبر را از علوم کتاب سنت
 بهره وانی داد و دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستان فیض کاشانه خود که جز وی سپاس
 و مانده دیگر نیست بر در دیگری نبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش انبای زمان عاف
 داشت و بنمای نفس و از دادگی جزج برگزیده و صبر و قناعت از تحمل و غصه و رضا بقضا شیوه
 گردانید و تحمل با احسان احدی جزو دیگر دانید **س** بی نیازی همتی دار و در کسبان افتاد
 ما هم از دست مدو خود بخیر بخشیده ایم و بنحله حاصران تخصیص تدوین احکام سنت سنیه
 و خدمت قرآن کریم و خصوص آئینه عزیت نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از حق
 و بقیه حق حلی زمان و طامات و شطیبات مشایخ دوران و تعصیب زمره فقهای مقلدین
 و ظاهریست بحت جمله محدثین بر کنار گردانید و روشن و اتبلع کتاب عزیز و سنت مطهره و توج
 اقوال سلف است و ایمه ملت و غرض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد و موافق صلح قرآن
 و حدیث ساخت پس پس گو کس ناخوش دارد یا شادان شود کار و بار دنیا و آخرت با خدا
 نه بازید و معروف اصل اصول اجتناب از افول و اشراک و بدع و تملی و تجوید و اصول اعمال است
 لا غیر تا که توفیق این معنی رفیق سازند گویی که نامه نگار درین باره کافذ خود راستوده و
 در دیگران چشم از درانگریسته حاکمان و ذاک بلکه هر چه گفته و نوشته تقدیر نیست خالق

به تعریف حقوق سازق است و اما بنبیة ربك و بعد از آن که درین کجا و این تبه کجا و نعم مایل
 منظم گاه به غلش خود را باشد ما را که گاه نامن عجوبی خراشد ما را به ما به هیچ نمیم در دروم هستی
 هر خطه کعبه رقی تراشد ما را به نعمتهای باری تعالی بیش از آنست که از محوسن ممکن حادث
 سر انجام پذیرد ان تعد و انعمه الله لا تحصى ها اول نعمت اوست که در نسل سالیان
 گردانید دوم آنکه الاصلای الهی و ارحام امات با صدق و صفای بیرون آورد و سوم آنکه
 در هر قرن عزت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خانه ان بکرات
 و مرات از عهد امام زین العابدین تا این زمان بیکل آمد و رفت آنکه از سابق ظاهر است چهارم
 آنکه علم دین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشید چه آنکه در علم و ذوق بر بسیاری از خلق تفصیل
 داد و ششم آنکه اولاد و صلح روزی گردانید ای غیر ذلک ما لا یحاط به و لا یحصی منظم
 هر جا که از بلندی و پستی سخن رود و به از آسان بلند تر از خاک کمتر بچم به نهم ماه جادی الاولی سنه
 دوازده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بزوده ملک کجرات در سفر حج و بر حجت
 آتی انتقال فرموده زبان دان محبت بوده ام دیگر ننیدانم به همین دانم که
 گوش از دوست پنهانی شنید اینجا به حوزین ادبای ره پیایی گشتگی دیدم به سرشودیه
 بر بالین آسایش رسید اینجا به غرض که بعد نزول این بلده در سنه هجری بستم چوم شعبان بعد
 انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح باز کردیم یک دختر کلان را الماسام محمد جمال الدین خان بباد و حرم
 نامب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و هر
 فاطمی مقرر شد درین جلسه تنبیح جمیع الهی و موالی و ادانی و اعالی این شهر حاضر بودند و بوقت
 صبحی امری مکرده بهم میان نه آمد تا برسوم بدعت چه رسد خود و الوهال من متولی نکاح شدند
 اکنون از لطن آن بحقیقه حاجیه حرم محترم و زائره مدینه منوره دو پسر و یک دختر موجودند نور الحسن
 طیب و علی حسن طاهر و صفیه و خواهر او که حنفیه باشد در ایام رضاعت در گذشت و مرغ او
 بردل و جگر است تا طفل من از جهان برون نیست رحیل به در مردم دیده جا بخود

نیل به بر خاک فدا طفل حکم آری بیست که بکنس مع بکنس میل بیولادت طیب
 چهارشنبه است و یکم شب ششمی و وقت صبح صادق تولد است طاهر چهارم بیج الاخره
 در شنبه وقت نیم شب ششمی و ولادت صفیه است و هفتم بیج الاول ششمی و وقت
 نصف لیل تولد است حضرت مریم غماهر اول است و چهارم و یکم شب ششمی و روز جمعه بعد نماز جمعه
 شد و بیست و نهم روز زنده مانده پرست و یکم و یکم روز چهارشنبه وقت عصر رحمت علی است
 و نهم نور اکمن است و نهم شوال ششمی و نهم علی حسن ششمی و نهم صدر روز جمعه
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه علی حسن علی با قط شد و بسم الله الرحمن الرحیم و نهم و یکم
 ششمی و روز جمعه وقت اشراق بر موی محل نواب سکندر بیگم صاحبه ریشیه بیوپال حضور
 اعیان و ارکان ریاست بسم الله علی حسن بر محل نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیه ریاست
 بحضور اکابر علمای بلاد و ششمی و نهمی صورت است مولوی علی عباس ادیب چریک کوفی در تاریخ
 ولادت صفیه این آیات گفته اند **اعطی الاله صدیقی الصافی الخلد** و **بلنا**
مکرمه فاق علی الولد و **ان رمت تاریخ هات البنت صافیة** و **فهاک ما**
نشت من حوف ومن حد و **واضوبه فی سعة قد اربت عشر** و **واثنتین مع**
عشر فی ما بلغت و **و اطرح الی ما استطعت ضعف** و **ربعة** و **و خل من الباق**
نسطر منه و اعتدل و **واضوب له مال مال الکعب فی عشر** و **تظفر بما رمت من**
تاریخها فجد و تاریخ تطهیر طاهر ختنه علی حسن است ترجمه این بند و شمرنده که تعلق به ترتیب
 علم و فضل دارد در خط بزرگ اصحاب است و آنجا انبلا و حزان با تعداد و مولفات به ترتیب
 حروف هجاء که است این نه جای تفصیل است این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
 سعادت گزین فیض است آگین همان باشند که در کار خیر پناه و روش آباد ما شاه کنند الولد
 المحرقند ی بابا که الف و در امور ناجائز تعبد احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظل نل
 و ضیف رطل است اعتماد و انشاید و در نیاید خشک آنکه در هر حال حاد و خلد و شاگر کبریا مانند تاهو

مقدس است بدست این حمد و شکر و است آیات و احوال و احوال و احوال و احوال
 چنانچه فی الشکر و من باخیزیم این کریم را یا و ایشان می دهم تا بکنم متقیه مستوجب
 مزدیم نم شوند و نسبت طبعی و درستی خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که باعث هزاران
 برکات و مانع از صد با منکرات است در هیچ حال از عمر و سر و فرج و ترخ فراموش
 ننمایند که عرویت اصل و سیادت نژاد و فرماست و محافطت این نسب و سبب مقدم بر همه
 امور و با محبت ایمان و حسن عقیده و رفیق کتاب و سنت فردا افتا الله تعالی خلی فی نافع آید
 در نه مغرب و خیال باشد پس بس بکسب مضاعفت عذاب و عقاب گردونی عمل
 مزد بدون جفا و بی پایان چشم و فدا داشتن عین خطا و انعم اقل نظم بازی خورد روزگار
 بودم همه عمر و از بخت امید و بودم همه عمر و بی مایه بکسر سود بودم همه جاد بی و صده در انتظار
 بودم همه عمر و و مادر میران که خدا این بخت الغر و وس جاد و در بهو یال چهار و هم خمسم
 بودم و خمیس ششم و آنجائی شد نظم و دینیت با هر کنت احیی بوجها که و استبدقم
 البطلی و استکشف الغم و هی الا صا الذ من جوعت فقد هاک و من بیاک صا
 لرند فقط فلا یلر و در دهان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او که یکی کلان تر از همه و دیگر
 خرد تر از من بود اولی پست و ختم ربیع الاول و ثانیه یکم شوال و فاطمه یافتند و مرآتند درین
 تیر و خاکدان فانی گذار شدند غرض الله تعالی لنا و لهما و لهن اکنون یکم و یک خواهر که از
 من خرد تر است پس بس شمع افسوس کنی رفیق ماند و نه ندیم و یک یک رفتند و یزید گشتان
 چو نسیم بد اکنون چه کنم که نه نالم سیدل و متعار بود ولی که گرد و د و نیم و آدم بکسر و جد و خست
 از سفر عرب شیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین ناعم و بختی سیر عالم آب کل کنم و از
 دول و اموال حساب ستانم و با اخیال و اقیال همان روم پس ظهور این تقدیر باین تیریزند
 که بی تحریر یک اهدی در دل ریزد عالی بهو یال نواب شاه جهان بیکم صاحب گردن کند و اشراف انوار
 یعنی رئیس و لا و عظم طبقه اعلای ستاره هند را عید عقد نکاح آمد و خاطر سعادت مظفر

جبرای آن شد که با کسی این معامله رود که در خوردیاست باشد صورتی و سیرت که ناگهان
 این خال متوازی که میر و میریاست بود و یاد ایشان آمد و با اتفاق رای اعیان ریاست
 و اکابر و دولت نصیر این عهد گردید اول از امیرالانثانی بنیاست دوم ریاست صهر و کرد
 بعده پذیرایی گوشت انگیزه در شش جبری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع روم
 برست که معمول زمانه باشد بوجود آمد و خلعت گران بها با افراش و اقبال و ماسه و در تاب
 و شک سائی و دیگر مراتب ماثوره یا سطل اصل شد و اقطاع مقدار و پنج هزار و پیدمال خطاب
 فراب و الاجاه امیرالکلبه بهادر مقرر گردید و کابین بست و پنج هزار و پیدمال داده شد و نظم
 و روش دیدیم که ملاک در ایجاد و در دگر گل تا دم میسر شدند و به چنان زدند که آسمان باران داشت
 نتوانست کشیدند قره قال بنام من و روانه زدند چون این عقد مسید بوقوع آمد زمره
 از اهل علم و احباب خدایان نظم و نظم نگذارند از انجمله قصیده بهر بیهودی فیض الحسن فیض
 سنا نبوری علیه السلام تعالی است که در لطف مهابی حسن جوانی بر شرعی عرب می چید و در وقت
 بازار و بای زمان می شکند و بی نده قصیده

ما ذا أوصل بعد عیش ناغم	ذهبت به و مضی کسین صاغر
بکها تسمع ما تقول به العدى	فتی و تعجد کل صبا هائم
منت فنت مجالها و لولائها	منت علی مثل بوسل دائم
قتل تشفی و تشبه بالقی	نکت فتی من فتیة من هاشم
من سرق مرشیهم و شها بهم	غمر و ذ و کرم بنات مکارم
و انی صد یقهم بوجه مسفر	و مضی حد و هم یا نف راغم
ورث الکاکبر کا بر اعن کا سر	کر ما الکرام فی آله من کارم
ولها معارج لا معارج فی قها	ولها حی کسری و شیمه حاتم
یعنی لهما شم الا نواف و شرهم	ان یوقیو انیها مبرا قتب مخادم

شمس اذا طلعت بوجه مشرق
 شمس وما شمس فهل من بصر
 لله حيناً من رآها جسرۃ
 من مثلها رعت انوف عول ذلی
 فهي التي فاقت اما جد قیها
 لله درهما وبارك فيهما
 بلغ العلی من كان اهلا للعلی
 اشكو الى الله الزمان وجدۃ
 ما زال یحیی فی کما یحیی الی صبا
 حتی رمائی حیث اصم اهلہ
 یرمونی بغطاۃ وشراسۃ
 والله اعلم ما ترکت خلاطهم
 ولعناظهم وجفا قهم وشقا قهم
 کیف الخلاط وهمهم وانا انا
 یا الهف صدری کظا کظا مهلکا
 انی اعیش ولا اعیش ومن یعیش
 لا هو رصف رفارغ کحروفه
 د ابلیت به فهل من دافع
 هرگاه این ابیات بلاغت سمات بلاخطه در آمد بر روی صاحب موصوفت و باره ملازمت
 ریاست با هواری مناسب نوشته شد لیکن قدم رنج باین دیار نفرمودند و با وجود اهل
 لا پور خود نزول آنجا برزده اند ملاسه تعالی اکرمه تعالی که تقریب این حق سید بسی مکاره

برق اذا برزت بشعرا سم
 برق وما برق فهل من شائر
 من قاطن او ظاعن او قادم
 من مثله عیت عیون لولائی
 وهو الذی باهی عاند ها شم
 ما الا لآت عفر الظباء بحاسم
 وبقیت فیما کنت اسوءها شم
 فی کسر اجنتی ونفقا دمی
 بحشیشہ والظلم شیمۃ ظالم
 من بین مفتاب وانخول شم
 ولبس ما زعموا وامل الزاعم
 لا الامر لیکن بملا شم
 ونفا قهم ولکل شرقا شم
 شتان بین بها شم وانا سم
 حتی تبین انی کانا سم
 عیشی لعیش عیش الکلب الواجم
 شر البلاد وفيه شر بها شم
 شرمیت به فهل من عاصم

و مناکیر ازین بلده برزفت و بیس سالان تقوی و طهارت و در دیار و شهر یار میباشند
 چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنی را نیکوتر می شناسند و مردم بلاد و دور و دست پذیرای اخبار
 اخباری و دریا بند و تار ایشان وصلت شده تیره بهر حال عباد و انسا و فساد پرست او
 سپرده اند هر چند وی رضایان باجران میدارد از تزلزل دوری خود ازین ابتلای ضروری میجویم ختم الله
 له بالحقسنی و اذا فقه صلا و رضوانه الا سنی ایشان و زوره فسون متصف باوصاف کشیده اند و آنکه
 آنکه در وقت غاصی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت متزلزل کسی برای تکلف ترجمه می کنند
 و دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و اصدا را احکام بذات خود دید و دست
 کرده اند چنانکه احوال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مقلد اند بر فعل حنات و ترک نکات
 دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانند میبندند و از دیگر آنکه
 مراعات حجاب شرعی مما مکن نصب العین می مانند و بالا از همه است که خوش عقیده و مانع
 امور شرکیه و بدعیه و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی است که زنان غربا سه
 اهل اسلام دارند و از روح علمای اعلام هم بدان کوتاهی می کنند تا با میرات و رؤیایات چهره
 و آنکه بعد تعالی دیگر آنکه قدر شناسان کار و ارکان و ایمان ریاست اند با هر یک معالیه
 بقدر عروت و حیثیت او می کنند و دیگر آنکه در صلا ارحام و مراعات اقارب پیشقدم میباشند
 نسوان بلکه جلوه جوان اند و اقدم طبیعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست
 قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نمایند مانند که
 یقند و ما عند الله باقی آری دنیا اگر چه هر با خد و آخرت خد و آن
 خد و باقی بهر ازین جوهر فانی است و لکن این صفت است بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم
 حکم عقا و کیما و کبریت احد دارداری بزرگی معقل است نه بال و تو نگری بدل است و بهال
 و با حله خصال حمیده و شائلی پسندیده ایشان بیش از همه است و خالق حسن نظم و نسق عمد
 سعادت ممد ایشان که عروس و بهرست در تاج الاقبال تاج بویال جلوه فرما ششم بن یکس

شامی در تبعید شیطان بتقریب اقامت اللسان نوشته و من الحجة النافعة بحجة الزوجية
 و ما ملكت يمين الرجل فانها معينة على ما شرع الله له من الكسح و ملك العين و
 فيه اعفاف الرجل نفسه و اهله فلا تطعم نفسه الى ما سواها من المحرم و
 يعفها فلا تطعم نفسها الى غير ذلك و كلما كانت المحبة بين الزوجين اتفقا في
 كان هذا المقصود اتفوا و اكمل قال تعالى هو الذي خلقكم من نفس واحدة
 و جعل منهن أزواجا ليعسكن اليها و قال من آياته ان خلق لكم من انفسكم
 أزواجا لعلكم تتقون لا اله الا هو و جعل بينكم مودة و رحمة و في الصحيح عنه
 صلى الله عليه و آله و سلم انه سئل من احب الناس اليك فقال عائشة
 انتي بنا على ذلك محبت سلمان بازواج خود محبت شرعیست شعر فلا تغتر مني
 بظاهر و لوق و في القلب ملهى بالارباب و زينبا و احمد و تعالى كفن قدس من ان
 صور عقيدة و عمره مصون است و بشق صور حسیه كه مافی اخلاص دین برای رب العالمین است
 غیر منتون نظم فالله لو لا الله سجد عبداً به بنو فیه و الله بالعبد ارحم و لما ثبت
 الايمان بى ما قبله به على هذه العلل فالا مرا عظم به و لا طاعته
 النفس في ترك شهوة به مخافة نار جهنم يتصور به و لا خاف بى ما من مقام
 اله به عليه بحكم القسط اذ ليس يظلم به حافظ ابن القيم جوزى در اقامت اللسان
 فضلى بسيط در زم عشق مردان و نسوان محرمه نوشته و آفات و خرابیهای او در دین و دنیا
 بیان نموده در هدایة السائل جواب سوالی متعلق باین مقام از ما نیز ترجمه پذیرفته میشود از هر دو
 بدایت طلب علم و روشنی و موزون طبعان گاه بطریق تقنی طبع از من هم نسخه موزون سرگز
 چنانچه چند اشعار آن اوان در انجاف النبلاست تحریر یافته مطبوع طبع سنوران باشد که آن که
 از دیوانه مجموع هست در کار و بار علوم و تنبیه و خدایت کتاب و منت بسمیر و در آن مثل نیامی
 شده که یو کاسه بدان آشنائی نبوده و کیف شعر قافیه اندیشیم و لذا من به گویم سیدش جزو دیار

سن + ولعنه ما قبل شعره و لولا الشعر بالعلماء يزري + لکنست الیق معاشی من لیبید
 ولیکن سندرک اگر تحریر کی از اجاب در بعض اوقات می شود بی اختیار یکم جملت بر می فطرت
 جبابه است که از ازل در و مندا آمده ام و با غرام و له تمام دارم حرفی موزون از زبان خاصه یکم و تالک
 و کشتی از تزلزل میرا لای کرد و درین نزدیکی یکی هست در سرانست که خدمت آیتی یا حیرتی از کتب
 عزیز و منت مطهره از دست سرانجام گیر و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ سعاد
 بالاتر از این نیست که بنده بکار خداوند باشد و از بهر کنار شعر دل آرای که داری دل در
 بندید و در چشم از به عالم فرو بندید نصیحت این عاجز با و لا و اجاب نیز همین است که همان کن
 صرف وقت خود در کتاب علوم دینی و شغل ملکات شرعی و انهمک در دریافت مرصع
 شایع از نامرئی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از بهر نابایست
 عقیده و عمل و قول و فعل بر اهل بعید و بگریزند و یک که دنیای فانی روزی چند است و آخر کار
 با خداوند شک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله - بالقاء کلم
 ندلنا ههنا فعدا رتقلنا + کذا الدنیا نزل و الارض حال + یظن الموء فی الدنیا خلقا
 خلق الموء فی الدنیا محال + دولت دنیا و شتم و خدم او اعتبار را نشاید و نعم آخرت و
 بقای او بزر و ال دنیا پس سعادتمند کسی است که از آخرین ترجیح دهد و این را بران بگویند و در بهر تیار
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند چه مصروف شدن نشسته از اجل است و عرصه توقف در دنیا امر
 بے اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند بر منہما گشتن شوی
 ارباب طبع حیوانی است و نفوس عالیه انسانی را از ان عارست و کم روزی این جهان که آنرا
 افلاس می نامند محل اتفاقات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا
 قوت و زور می گویند جای مباحث نیست که مال کا مردن است بهر حال هستی بی ثبات
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند و در اضافی است و دوی نیست
 بزی که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق

قرآنم آید و بیا بزم است و کلماتی که محبت و یگانگی میان آیه نفحات است و نفحاتی که بوی تکلف
 و دودویی و آفات است و حیاتی که دل را به میرا غریبه تر از زحمت است و همانی که با ایمان بسوی
 جنت را اندر بهتر از میات درین محل حادث این محال است که مدام جز ملاکات بظهور نیاید
 و با کمال متناظر است و رونماید که این معامله به سنت الهی است که ذات او جامع جمیع اسما و صفات
 و نود و خور حال انسانی است که حقیقت او و نظر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار
 برست حق عنان خود را به از دوش بند بارگران خود را به ای بنحیه از حقیقت صورت خویش
 باید فهمید چیستان خود را به کجا مرد با هوشی که خود او را که حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید
 که آدم صاحب گوشه که سخن راست استماع نماید و خود هم جاده فهم یابد زمانه ساری که کار و
 مردمان و انبای زمان بر آنست بر حقیقت همان گرانی می کند و بیشتر پردازی که نشود نهی یاران
 از آنست از صفائی دلان نمی آید چیه هزار حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق به مظاهر
 و شمس است پس حق شنیده و حق گرفته که کما غرض که احوال و لدای باریک بینان همیشه خراب است و
 کنت چیرین این کا و طبعان مدام شاداب متعقدان و را نکشاف حقیقت ناچار اند که بی قصد
 برایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید مجبور می باشند
 و غرایب و غرایبی می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پرده کوری
 بر روی اینها می افتد چنانچه تا بینایان در دیدن آنچه پیش آید معذوری شوند و جا و جایی بقیاس
 می نشینند *هل یستقیی الا کعنی و البصیر* اختیاری که ما داریم ننگ بی اختیار است
 کار و باری که باراده خود بل می آید هم بهر تاجا نیست نشان هر و کین با هر گیر شود بخودی خویش است
 که جز و بی پیش نیست و مبد و سبکی و تمکین در مزاج بشر طبع توهم اندیش است که غیر از قصد توهم نه
 بالله العجب از ولی لاطائل که من دارم نه او عقل معاش و معاد است و نه فعلی که مفید ظاهر
 باطن گردد و بل می آید خدا ایم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این پیچیدگی پرورن
 می کند غالب که اینجا هم صرف بر محبت علامه خود و بخت و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم

یارب جانی که جمیع هست زاید و یارب جدی که کار طاعت آید و یارب علی که با تو نزدیک
 کند و یارب علمی که جز تو ام ننماید و چون زاهد را پیشه به طاعت و عبادت برای نمود
 خلق می نماید عند التوبه آن بالعکس بطوری آید پس شازش نماز سکوس باشد و حاصل دعا
 و دوست افشوس و گرسن مواد و خواهی و من معاش و به مرضی حق بجان و دل را رضی
 باش و سودی نکند تصنع و ساختگی و می ساخته باش و هیچ خود استراش و هر چند با از روزگاری
 پیدا شده ایم از همان روز پیغام اهل ویدم به ما میرسد لیکن احوال که بدایت و موسم پیری است
 و عمر فانی و حیات مستعار قدم در مرحله عشره خاس نهاده خود موت هر دم و بهاری شود
 اسید واری از حضرت باری آنست که دوام شاید خود غنایت و بهایه و اما
 آید و بعد مردن نجات و مغفرت و نفور و نماید و این نفس شکسته و ایمان به ایمان شیده
 و دل اندوه آوریده در کونین بیاساید و در حیات غفلت غفلت و غفلت از ان غافل است
 که او را حساب و کتابی و سوال و جوابی در پیش نیست و در این احوال و این حال و این حال
 و مقاب و خطابی و در یکبار است که رات از عمر و آن جز به فضل حق نباشد و تا بی ممکن نیست
 کلان سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالضرورت قریب به انبیا تا از ان
 می گردند و بر قدر استعداد اطاعت انسان و توانایی شوند و این است که تعظیم و تیره پیران بر
 جوانان لازم فاره عقد های که به پیران حل گشته هنوز از پیران و در حجاب از چه تمییز بدن
 چیزی بتقلید و قیاس پیری و دیگر است و به چشم دیدن و دیگر دنیا که از فیه و ان و بدن تفاوتی نیست
 همچنان از دین تاریدین فرقی باشد حق تعالی فائده با و گزافه و از ان و صدق اینان
 طالب گوید و سازند این فرزندان که از طرف خالق کل و ابدی سلب اعزایه است شده اند
 اسید و ارم که دست سعادت و جلالت و طیبیت طینت و امن ایشان و و گیر و حافظه اشیاء
 در دین و دنیا در حیات و بهد ماتن و بهل فرنگد و در او آهسته سن در بار فایز و به شکبانی و
 محبت و دوستی بر خلق خدا و کل بر بقا و در البقاء بهل اجابت رس و الله صلی الله علیه و آله

[illegible]

میر عبدالحی خان نواخته در تقریب جشن تاج محل عزیزه و شوی اورا خلعت و اصفاد افطار معشوق
خواهند بخشید اورا سه ولد است اشرف جهان بگم ولادتش ۱۲۳۰ محرم شب چهارشنبه ۱۲۹۹ بوده دیگر سید قشوی
و وی منواخت یک نیم ساعت روزیوم سه شنبه یحیی هم ربيع الاول ۱۲۹۹ هجری بموجود آن
سوم سید مصطفی و وی شب جمعه نیم شب ۱۵ ربيع الاول ۱۲۹۹ هجری متولد شده نام تاریخی او غلام مصطفی
و میر معظم است باریک الله فیهم

میر علی حسن خان سلمه الله تعالی

ولادت او در سنه ۱۲۹۹ هجری - ۹۰ هجری قمری و نیز خطاب به میری و خانی است و ثانیاً خطاب
فرزند سید صفی الدوله حاکم ببار در اطراف ریشیه و معطله اشیا دیگر بدست آورده و در هیچ
وجه اعوانا دخلت و قبول و جز آن بهمان ببار در کلان خود دست اهل خانه او عشرت الفنا کنم
خواهر خردا یا شاخ بزرگ او باشند در سال و ماه واحد هر دو عقد در یک روز بصفت مذکوره بالا
بر قیوم آمده و نه چو بنظر او رویه متعین شده دختری دارد موسوم بزینب جهان بگم نام تاریخی او
یکه صفی دیگر غنیمت بیکه است تنغیه در تقاریب این هر سه اعراس در بیدار و مصافح بشیما
مبذول شده طوی حوزیه ریشیه معطله متکفل بودند یک لک روپیہ دین صرف شده و در
طوی هر دو عزیز هم آنچیزی بالیست بر روی کار آورده و در رسیدن این اعزه در بهوپال با عروسان
خود بکلی سپاه ریاست بامست مراتب و دیگر سامان جلوس تاجا نگار باد استقبال کرد حق تعالی
در اعمار و اوقات و احوال ایشان و انبیا ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی الله بعد ازین

سید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان است تاریخ ولادتش زیر ترجمه پدرش گذشته وی هنوز
ولید رضیع است و از خواهر خود زینت جهان بیگم خود ترا مید و ارم که این مولود
مسعود چرخ کاشای خویش و مصباح دودمان سنت کیش خود گرد و از عمر و علم و
دولت بهره کافی را باید هد اخذ دارد ناذکره فی هذا المختصر و الحمد لله اولاد و انخا

نقشه تواریخ وقایع مختلفه مندرجه کتاب شماره ۱						
نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	مسند تقریب
۱	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم	دوشنبه دوم	مکه معظمه	روز دوشنبه	مدینه طیبه	
		برج الاول یا هشتم یا دوازدهم	زاو با السدر شرفا	دو یکم یا دوازدهم		
		عام الفیل در مکه		برج الاول ساله		
۲	ابو تراب علی بن ابی طالب علیه السلام	در کورون	"	بست و یکم شهر رمضان شب شنبه	بخف اشرف	
		خاک کعبه روز جمعه نهم در چوب		شب بیست و		
		بعدی سال از عام الفیل				
۳	ام محمد فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در کربلا	"	شب شنبه سوم رمضان	مدینه طیبه	
		سی و پنجم از واقعه فیل یا چهل و یکم		بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اصح		
						تکلیف در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد از آنحضرت از بدر یا در راه جفر یا در اوائل محرم یا در چوب وینا در راه دیکم بعد از واقعه بدر در شوال سه اتفاقا

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	دفن	تقریب
۴	ابو محمد اسعد الحسین علیہ السلام	در مدینه طیبہ روز شنبہ پنجم شعبان سنة هجری ۱۰ حل شش ماه	مدینه طیبہ	شهادت دهم محرم روز جمعه سنة هجری	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیه السلام	در مدینه یسکینه پنجم شعبان روز پنجمه هجری یا ۳۳	مدینه منوره	روز شنبه و دهم محرم یا نهم دهم محرم ۹۵ یا سنة هجری	بقع غر قدور قبر امام حسن علیه السلام	
۶	امام باقر علیه السلام	در مدینه طیبہ روز سه شنبه ۲ صفر ۵۵ هجری	"	در عیمه شهر ربیع الاول سنة ۱۳ یا در ۲۳ صفر ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶	بقع غر قدور قبر اهل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیه السلام	سنة هجری یا روز سه شنبه قبل طلوع غروب هشتم رمضان سنة هجری	"	شوال ۵۸ هجری در مدینه	"	
۸	امام موسی کاظم	در مدینه طیبہ	"	۲۵ رجب	بغداد در مقابر	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	مدفن	تقریب
	علیہ السلام	روز شنبه قبل طلوع فجر ۱۲۹ یا ۱۲۸ هجری	==	۱۲۳ یا ۱۲۴ در بغداد	شونیزیه بیرون قبه	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیه السلام	در مدینه طیبه روز جمعه ۲۵۸ یا ۲۵۹ شوال یا هاشتم یا ششم شوال ۱۵۱	==	بشتر طوس روز آخرا صفر ۲۰۲ یا ۲۰۳ فی کعبه یا سیر دریم ذی القعدة ۲۰۲ هجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام	روز شنبه پنجم رمضان یا نصف رمضان ۱۹۵ هجری	==	روز شنبه پنجم دی ۲۲۰ یا ۲۱۹ بغداد	بغداد نزد جسد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی بادری علیه السلام	در مدینه روز یکشنبه ۱۲ رجب یا روز عرفه چهار یا سیزده دو صد	در مدینه طیبه	دوشنبه ۲۵ جمادی الآخره یا ۲۴ یا ۲۳ یا ۳۳ رجب ۲۵۲	سمرقند	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام	در مدینه روز پنجشنبه ۳ یا ۴	==	روز جمعه یا چهارشنبه	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	وفات	تقریب
		۱۰ شہر ربیع الاول یا ربیع الآخر ۱۲۵۵ یا ۱۲۵۶ ہجری	•	۸ ربیع الاول یا جمادی الاول ۱۲۳۵ ہجری		
۱۳	محمد مدنی علیہ السلام	۲۵۵	دریہ طیبہ	غیبت اور نزد شیعہ بسراب سمرن سہی در ۲۴۲		
۱۴	جعفر زکے بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکے					
۱۶	سید عبدالعزیز بن علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبدالعزیز				بغداد و مقابر قریش	
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	برفن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موبدین سید جعفر					
۲۲	سید جلال اعظم بن سید علی موبدین				۱۲	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلگیر					
۲۴	سید ابو عبد اللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد کبیر	شب برات سنه ۷۸۵		دسم ذی الحجہ سنه ۸۰۵		
۲۵	سید ناصر الدین محمود بن سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	رضی	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید کریم الدین		قنوج	سید خدیجہ ۱۱۵۰ تجدید قیہ ۱۲۰۹	قنوجی	
۲۹	سید راجہ شیدین سید جلال ثالث				"	
۳۰	سید جلال راج بن سید راجہ				"	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال راج				"	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				"	
۳۳	سید علی صغیر بن سید کبیر				"	
۳۳	سید لطف علی بن سید علی اصغر پھول شاہ سید اجمی				"	
۳۴	سید عزیز الدین بن سید لطف علی				حیدر آباد	
۳۵	سید لطف الدین بن سید عزیز الدین				حیدر آباد	
۳۶	سید اولاد علی بن				حیدر آباد	۱۱۵۰ تقریباً

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	مدفن	تقریب
	انور بیگ بہادر بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور بیگ محرم	سنہ ۱۲۵۳ ہجری قنوج	قنوج	روز پنجشنبہ سنہ ۱۲۵۳	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن مرحوم	در بریلی نور دوم ہجری ۱۲۴۸	"			
	سفر ہوپال					۱۳- رجب سنہ ۱۲۷۱
	ملازمت ریاست ہوپال					۱۴- شعبان سنہ ۱۲۷۱
	نگل اول					۲۵- شعبان سنہ ۱۲۷۱
۳۹	سید نور حسن خان ابوالخیر بست دیکر حیدر	روز چار شنبہ وقت صبح صادق سنہ ۱۲۷۱				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷- سنہ ۱۲۷۱				
۴۱	سید علی حسن خان ابوالخیر	۳۱- ربیع الثانی سنہ ۱۲۷۱				

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	نقطة سید نور الحسن خان					۲۵ - شوال ۱۲۸۳ هجری روز یکشنبه بعد عصر
	نقطة سید علی حسن خان				صباح آن در محراب جامع دارالاسلام بمکه بار در فون شدند	هشتم ذی قعدة ۱۲۸۳ ه روز جمعه بعد عصر
	بسم الله سید نور الحسن خان					۱۳ ذی حجة ۱۲۸۳ ه روز جمعه
	انتقال والدہ عبدہ غفر اللہ لها			روز دوشنبه وقت یکپا شب ۲۳ محرم ۱۲۸۵ هجری شد		
	انتقال خواهر بزرگوار			۲۷ ربیع الاول ۱۲۸۵ ه		
	انتقال خواهر اوسط			یکم شوال ۱۲۸۵ ه مجرے		
	رواگی حج بیتہ					۲۷ شعبان ۱۲۸۵ ه
	ختم قرآن سید نور الحسن خان					۵ ربیع الاول ۱۲۸۵ ه
	تیردبیری خود					سوم شعبان ۱۲۸۶ ه
	بسم الله سید علی حسن خان					بر محل شکار ۱۲۸۶ هجری

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنة ۱۲۹۶ هجری
	نکاح ثانی					سنة ۱۲۹۸ هجری
	عقد صغیه بیگم					۴ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۵ روز دوشنبه بعد عصر و مولوی عبدالقیوم صاحب مرحوم خطبه خوانند
	اشرف جهان بیگم بنت صغیه بیگم	۲۴ محرم ۱۲۹۶				
	نکاح سید نور محمد خان و سید علی محمد					سنة ۱۲۹۸ هجری
	سید نفی ابرن بیگم	شنبه ۱۹ ربیع الاول سنة ۱۲۹۹ هـ				
	زینب جهان بیگم بنت سید نور محمد خان	۲۹ ربیع الاول سنة ۱۲۹۹ هجری				
	سید طفی ابرن بیگم	۵ ربیع الاول سنة ۱۳۰۰ هـ				
	زینب جهان بیگم بنت سید علی محمد خان	۱۹ ربیع الاول سنة ۱۳۰۰ هـ				
	سید ابوالحسن ابن سید نور محمد خان	۲۳ شعبان سنة ۱۳۰۰ هـ				

خاتم طبع نخبه فکر و قاذرین نقاد مولوی حکیم اسد محمد حسین ندوی سلمہ اللہ تعالیٰ

یگانہ جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید یگزاریم که چنانچه جز بیاورش توان آسود
و جبینها جز بچنانش نتوان فرسود و برگزیده رحمته للعالمین را درودی که هم آں و هم شایر
را در گیرنده آید میفرستیم که دلش جز بدینش نیگراید و کاری جز بیکشش نیگیشاید اما بعد
حق آنگاه را مرزده حقیقت آگاهی و باریک بینان را صلاهی روشن نگاہی که نامه نامی
و محیثه سامی موسوم بالرفع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
انمہ فرخ تبار و اولاد اجداد ایشان را آیینہ صورت نماست بارشاد اقامت بنیاد لعل
عالی حضرت و آلاهمت فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت روش
وارث انبیاء جانشین اصفیاء خلافت اثناث افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش همایون خطاب نجست القاب
و الاباء امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بہادر و اولاد
المجد و التقاضی کہ اندرین نامہ موثقانہ از تحقیق النساب خمنہادر میان می نمند و ہر کس را
از اسلاف خویش تن کہ بر و منند شاخای گلستان نقوی و گرانہا گہ نامی عمان مرصو
بودہ اند نشان میدہد درین زمانہ سعادت ثانی مسرت افزای حکمرانی مملکت آراہی
عالی ہم تعدلت پیرای کسری چشم ترہنای طریقہ سلطنت را فی تروشن سواد محیفہ جہانبا
بقییس سلیمان ہمال تو شانہ سکندر شال کشور کشای رعیت پناہ دلش لوای دولت و شکار
شوکت شعار دیانت و ثمار حصول آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توام جناب
نواب شاہچہان بیگم کرون آب انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقہ اعلی ستانہ
ورئیسہ جہوپال ادا امداد العز و الاقبال بجمع علامہ بزرگی اثر عالی نظر موثقانہ

مضمومات مغزی الای معلومات حائز ملکات: جید ابو الحسن سید ذوالفقار احمد
 سماه العبد الاحد و دیگر فضیلت پناه عقائق آگاه ایزد شناس معارفناست نا محج سید
 عبدالحق کابلی ایدیه العبد الولی و کتابت شکر فی طراز ندرت پر دایز محمد عبدالحق
 لکهنوی سلمه احمد القوی آباد ارت کار دان امانت نشان مولوی محمد بدیع الزمان
 اعانه المنان رونق افزای طبع ثنائی گردید و آگاه در و نان تحقیقت طلب را سرایه
 حصول آمل و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رساله الفرج النامی من الاصل السامی از حافظ محمد
 شہیر شاگرد غالب دہلوی ملازم ریسیت بھوپال سلمه الله

گمبوی دل این شور و کان کیست	نمک ریز ز خمت نمکدان کیست
بزمیکه مار ایدل بسته اند	بشو چینین کم دل جسته اند
نمک دار و آهنگ پر درد ما	یرائی دل ز ختم پر درد ما
خنی کوک فرماے ساز ما	ز سه زخمه تار آواز ما
طراز عجب بسته ام ناله را	که از دل به لب برد بخاله را
عجب معنی در نوای هست	که آواهی من دلربائی هست
درون دل ما که فلک جوش	کز ان جوششی آدم درخوش
نواے یکاے کیستم	خوش آهنگ آوازی کیستم
آئی نوا ساز من از کجاست	کز و دلبر عالمی صد نو است
فلاطون بیک رخنون شاد است	فلاطون صد رخنون نا کم است
مگر آنچه عالم از و پر صد است	ز نیرو کک خداوند است
بمعنی کشائنده را و ما	فلک رتبه نواب جم جا و ما

نوازش ز بهستان خلقش مکه
 اگر پاچو من گاه دل خوش کند
 مخمور چه شوخی و شنگی کند
 مگر سخت بود پالیان یا درست
 بزرگ است صاحب لکین نیز هم
 جهان را کران تا کران گشته ام
 ندیدم چو او نامور دیگر
 چه گویم چه جادو عیان میکند
 به بیخانه فضل و دانشوری
 نمی گفتگویش فزاید بهوش
 اگر رخصتی می کشیدن و هر
 چراغ سخن تا برافروخت است
 اگر معطر سخن گل کند
 جهان و جد که دازیم وزیر او
 نویدی به بلبل بگوید ز باغ
 معانی بکیش نماید جبال
 عجب مخردی طوفان دانش است
 نوشت است در علم دین صد کتاب
 اگر از خرد نامی امیر
 ولی بسکه شوقش فزایش کند
 ز تفسیر قرآن چو فاریخ نشست

گل دوستش ادبش بلبل
 نفس در خم و چرخ پرش زند
 بنام سخی بجهت تنگی کند
 که سید درین مملکت سرور است
 گرامی بدینا بدین نیز هم
 بهر گوشه و طرف بگذشته ام
 نه اقبال سندی نه دانشور
 بهر جا که معنی بیان میکند
 خم آسمانش کند سافری
 بگردم هر حضرت می فروش
 شرازش دماغ رسیدن هر
 دلم را به پروا گلی سوخت است
 بشاخ سخن یا سمن بشکفت
 ز سه نعمتای منیر امیر او
 به پروا کان میرساند چراغ
 بود بکه شعل فروز خیال
 کش از دانش هر خط و قریب است
 سر آسمان هر آفتاب
 نویسد کتابی در آرد شصت
 بدیگر مظهر اگر ایش کند
 چه زیبا نسب نامه نقش است

<p>چنین روی گلکست گویند گری معانی بظلمات لفظ از صفات لطیف در نشانیش مطلب است خود از گیسست این معنی نکند نیز نشانند ساقی گریبای گیسست عجب طر فلکی وقت قضین است هزار آفرین مرچین خامه را در و از بزرگان اهل هنر چو از سیدی هست با دم از دست کسی را که چشمست بنیای او چه خوش مصرع سال تاریخ است</p>	<p>که یور در آمد به گلشن گری نسب میرساند آب حیات که گر روز و ابدت بهر شب است که هر لفظ او آمده نغمه خیز که هر حرف میخانه به خود نیست شکر فی رهین مضامین است که زین گونه نوشت این نامه نسب برد خود را به خیر باشد کسی کین نسب را در عالم است زهی بخت چشم تماشا است او سیاق نسب نامه نقش است</p> <p>۱۲۹۱ هـ</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور احمد نور مرحوم و محفوظ

<p>ندانم که دل در تنای گیسست گهر گر چه در قعر عسبان بود بود گر چه یاقوت در خار سنگ ز پر گندگی نشر اجزا شود عیانتست انوار ذات از صفات مرا هم که در جلوه آسب بود بان آفتابم مقابل بسین چه غم اینکه دورم ز قریب حضور</p>	<p>درین قطره شوری ز در گیسست ولی قره العین نیسان بود ز خورشید دار درخ آفتاب رنگ کنی قطره اگر جمیع دریا شود صفت هست زائنده داران دوا مرا این نورم از آفتاب بود بیا جلوه ماو کامل بسین رسد فیض خورشید ز دیکه دور</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سخاوت ز اوصاف و آیت
 بود علم و فضلش به عالم علم
 اگر از دقت عقل راندش
 فلاطون زنده پیش او حرف چو
 ز دانش بود درستی آشکار
 صدیق صحابه و صدیق نام
 بصدق و صفا خاطر آینه اش
 دلش در صفا صبیح صادق بود
 بعلم و عمل رسید هر دین
 شمال و صبا خاک روپ درش
 از و آمده آب در جوئی عدل
 بود و جایی اهل بصیرت گمش
 جهان کرده خوش این عدل خوش
 جهانی از و آمده شاد کام
 هیاون بود بخت بهوایان
 نمی بدر کامل با و چه جمال
 بوقت تکلم سحاب شگوف
 بوصفش چو روشن بیان نوشت
 بهر سیادت سبیل نامه اش
 نسب نامه خود که تحریر کرد
 جهانی شده زنده بعد از حیات

شجاعت ز افواج او راسته
 چه حاجت به تشریح لوح و قلم
 اگر سطر کشد جز و خود و بغل
 مگر آنکه برهم زندار غنوم
 ز احکام او کار عدل استوار
 بنخلق حسن مشت در اناام
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش
 رخ او ز خورشید فائق بود
 از و استوارست بنیاد دین
 بود انش و جن هر دو فرمان برش
 از و فریبی دیده پهلوی عدل
 کند ناز بر سر مه خاک برش
 که پهلوی گرگ است بالین میش
 خدا داردش بر سر نظام
 که نواب مآدمه حکمران
 زهی سند آراسی جاه و جلال
 بوقت غموشی محیطی ست ثروت
 قلم در نقش شعله ز طویر شد
 بر آیات نصرت علم خالده اش
 بسا نقش ارزنده تصویر کرد
 مگر کلام او داده آب حیات

<p>کہ گوئی ہر سیکری جان دمیہ براید ز یک چشمہ بسیار رود شجرہ مایہ دار از شجر آمدہ رود چون شگوفہ بر آید ثمر یکے گوہرین سلک آراستہ دران دو دمان شمع کا شاد آست کہ احسن نوشتا و انسب بہ را نسب نامہ ز بدہ گشتہ رقم بکرسی اقبال نقشی نشانند ۱۲۹۱ھ</p>	<p>بدان گونه ہر نقش زیبا کشید بیک جود آمد ہمسر در وجود پدر نامور از پسر آمدہ ❖ پس از صبح صادق زندہ سر تو گوئی بصد خواہش خواستہ خود آن سلک اور کید آست بسالش چنین راندہ خامہ را بد فقر نوشتند اہل قلم و لیکن ملک نیز از عرش خود</p>
<p>تاریخ دیگر این سال از منشی احمد علی صاحب مخلص با حسد</p>	
<p>دگر نیز در بحر حنائے اگر گویم ترا شنائے بال احمد مرا ولائے ترا سرایم بہر سرائے کہ از تو دارم بہر ہوائے کنم نہ صرفہ بآن خدائے کنم بموئے ز تو بہائے نہ از شمالے نہ از صبا ئے فرشتہ روئی نخبہ رائے ملک حقیقت بشر نہائے</p>	<p>بحمد و تسبیح و سجدہ دان پس از درودی بجان احمد بنص قاطع شد ست و جہب ترا بد انم ترا بخوانم ❖ حدیث را نم من از تو ہر دم چو کار افت بجان نشان اگر جہانے کسے بیار د ترا چو بہیم د کم شایدہ تفصیل طبعی عزیز وضعی ز آل احمد ز نسل حسید</p>

خدا پرستی خدا شناسی
 چو شب جهان را بالہاس بخش
 بشہر اندر چو دل بسینہ
 امام سنت بصد کر است
 بصد شہامت گر عدالت
 ہمہ وقا و ہمہ مروت
 سپید پوشے و جامہ زیبی
 بمستندان بسے توجہ
 بفرق دولت کی کلا ہے
 بحسن تدبیر رخنہ بندی
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد
 ستم ظریفی و بذلہ سنجی
 کعب سخن را نگار بندے
 ز فیض باری نصیب یابی
 ز فضل و دانش بہر عامہ
 پیاسے مردی فلک نور دے
 بدہر بہین ست نام نامے
 امیر سلطے و والا جاسے
 بہ آستان مجلس ایت
 ریاست تو نہ سعادت
 بدہر اندر تو دیر باشے

نہ خویش بینی نہ خود ستائے
 چو صبح در دم چاکشائے
 بزورق اندر چو تاختائے
 جہان امیری و متزلزلے
 بقصر کسری قدم کشائے
 ہمہ صداقت ہمہ حقائے
 جہان فریبے و دلربائے
 بدردستان ہر دووائے
 بدوش عفت کی دوائے
 ز کار بستہ گرہ کشائے
 ہسی مناسب بسنی بجائے
 لطیفہ گوئی سخن سرائے
 ز زلف معنی گرہ کشائے
 عقیق و صدیق و پار سائے
 ز خلق نیکو بن قبا سائے
 بزور بازو جہان کشائے
 یکی حکایت بہر سرائے
 چو از تو ناز و بود بجائے
 فلک بتظیم جہہ سائے
 سیاست تو ستم زوائے
 ز حق اجابت زمین بجائے

<p> اگر گویم دعا سے دولت نپنا نکہ داری درین جهانی سخن بیوسف رود که از تو تو نیز احسن مقام دانی درمی زبانی وره بدیسه سخن بجائے تو دیر پایده خدای بنواخت این جهانرا کہ هر چه اندر دلش بیاید سخن کہ کردست از نیکان یکان یکان را چه جالبش خدای بستو داین کسانرا عجب کسانند حال ایشان بنام ایشان بجان تصدیق مرا کہ کار دگر نماندست ز نسل حیدر بجان محبت از انچه گفتم بجائے گفتم چو این صحیفہ تمام خواندم بسال تاریخ فخر کردم چه نسل باقی وصل ثابت ۱۲۹۱ھ </p>	<p> دگر چه آید ز من گدائے دران جهان ہم روی بجائے یکی ست و اندر اجرائے ہر چه باشی سخن سرائے ترار ساند سخن بجائے تو خود تباشی درین ہرائے بلطف غرضش با حق جائے قتادہ یابد بہ پیش پائے لکھو نوشت ست لہجرائے بیان دلچسپ و دلکشائے بمصطفی اندر بجای جائے کسے نداند مگر خدائے بیامی ایشان ہرم قدائے درین جهانی و آن ہر لائے ز آل احمد بدل و لائے ہر انچه گویم بود بجائے ز ابتدا ئے بانتہائے بگوش من ز چنین ندائے اگر گوئی بود بجائے </p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

نام تاریخی این سالہ از حافظ سید محمد سورتی مستم فطائف ریاست پال

شجره السعادة لفروع انساب السيادة	
تاریخ ششم تالیف این ساله از عبدالعزیز اعجاز مصرع ❖	
چه نسب نامه صدیق حسن خا صاب	
تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمه	
<p>سرد فترا اعلام بعلم و ادب آمد یخضم شرر ریز ز برق غضب آمد باغی ست که نخلش همیشه بر لب آمد بر خلق بفتوا می قضا مستحب آمد نعل کرم احمدی و علم رب آمد دائم لب لباب بقا تشنه لب آمد گرد زده بجگاه کسی نمیشد آمد چندان ز حد سوخت که خود بوی آمد قلب سخن امروز بقیعت دهر آمد خورشید یکی فارس زین سلب آمد آیینیه گری شیوه اهل طلب آمد لبریز و صد ساغر نیت الف لب آمد احیای ره و رسم کرم را سبب آمد از علم نیمی جمله وراثت طلب آمد لرزنده تراز سیکه اصحاب تب آمد</p>	<p>جم مرثیه صدیق حسن تاجان بهادر بردوست گمراش ز نیسان بخت در موسم جودش هوس اهل تننا مقبول خداوند که هر صبح دعا بشنود خویش بخاطر بخشش اشراق قلم و سائل گم که بدو یوزه رخ آورد بدو بنشست بدو درش به نگهبانی کمالا از عاقبت کار حسودش چه توان گفت جنس هنر از تربیتش نرخی گران گفت در جمع جلوریز که تازد بر کایش زو لقصیه قلب توان یاد گرفت در بزم وی از سیکه راه حقیقت طبعش چه بهاری که ماند گل و ریاحین افشا نذر بر انداخته اهل چشم بست در یاب ممایت که غضنفر حضورش</p>

صد قافله در بند ز ملک عرب آمد کز دفتر تحقیق همه منتخب آمد روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد فرخندگی علم و عمل مکتب آمد آواز و نام آور و عجم و آب آمد فرخنده نسب نام و الا نسب آمد ۱۳۰۱ هـ	لبیک زن امروز بطون حرم او پرداخت گرانمایه نسب نام و خود بگرمه سادات درین نامه که هر یک از حضرت این قوم هر قرن جهان را آن اصل بروند که فرخش بکونی چون از پی سالش درانش بگرمه
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

طالع الاسعاد

تقدسة بعید النحر السعید

لاعتاب معالی الملك الجلیل السید السند النبیل ذی القدر العظیم
والشان الکبریم محمود المناقب وممدوح المناثر السید محمّد صدیق حسن خان
بها در نواب مملکت یونان العلیه حفظه رب البیاه

یا زدی بالنوئی امیل اصطفاک خادمة من نغمها سکره شمس حسن بواها	فی هو می من سلبت منی فراری لا باقداح الحیا والعقار علقت شمس النجم
--------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------

دوس

بهاظ کنیا لاسرتی هجرت ظلم اوله ادد وهمت قلبی المعنی	وبورد اخذ منها قد سبتی ما الذی اوجب حق هجرتی من لظی الهجر بناسر
-----------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------

دوس

حجبت عن مقلتی طیب الرقاد	وشیخ فی کل یوم بازدا
--------------------------	----------------------

لا يباديه سباري	فيمولي العناني
دور	دور
تت المشيد في الجي سفيدي يحيى الاسرار مع انا عديا نطست شو اليا ارب	قار جيت الفاطمة اصفير نكادري سنكيزري ديانلا في العاني
دور	دور
في الما اجاهه بقر باوا اسفيرا سفر باين حور حه مناوا زومند و ستر باوا	ان هيد انقريخ من ايشا نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير
دور	دور
الو ستر باوا اسفيرا نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير	الو ستر باوا اسفيرا نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير
دور	دور
نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير نكادري سنكيزري	نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير نكادري سنكيزري
دور	دور
نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير نكادري سنكيزري	نكادري سنكيزري نظام الو سارطه نير نكادري سنكيزري

دوسرا		
باسمك العزيم يا منير القضا يا شجاع الامير ابا لاورد ما شهد الحبر النجا في	بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله يا منير القضا يا شجاع الامير ابا لاورد ما شهد الحبر النجا في	
دوسرا		
دامت الاوقات شري بالنا وخليل سعاد بالشكر قال في مدح ملاك ١٣١٣ هـ	الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله يا منير القضا يا شجاع الامير ابا لاورد ما شهد الحبر النجا في	
والسيد الامير خليل السريار البندوقي		

17

18

19

20

21

22

CALL NO. {

ACC. NO. _____

AUTHOR _____

TITLE _____



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.